

گونه گون

ماهنامه

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

سال چهارم - شماره ۳۷ - دسامبر ۲۰۰۹ - آذر ۱۳۸۸

Gouné Goun

در این شماره می خوانید:

سترون

آه در باغ بی درختی ما
این تبر را به جای گل که نشاند؟!
چه تبر؟ اژدهائی از دوزخ
که به هر سو دوید و ریشه دواند.
بشنو از من که این سترون شوم
تا ابد بی بهار خواهد ماند
هیچ گل از برش نخواهد رست
هیچ بلبل بر او نخواهد خواند.

هوشنگ ابتهاج

تهران، آذر ۱۳۳۲ خورشیدی

* او باما - او با ما نیست!

* سناریوی سرکوب تشکل های کارگری

* جز اتحاد و تشکل راهی نیست

* قطعنامه کارگران ایران به مناسبت اول ماه مه

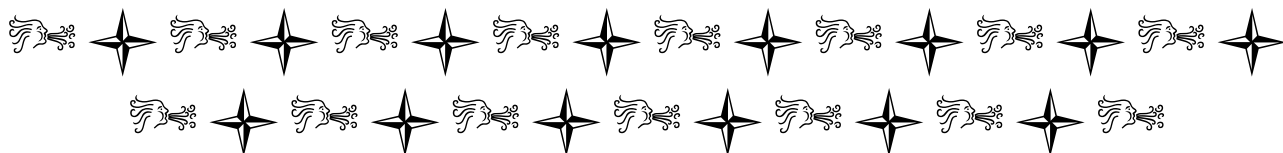
* ایران خودرو...

* از چاه نفت، تا چاه چمکران

* سیاست خارجی آمریکا مافیایی است

* اعدام مصلح زمانی

* گریزی نیست!...



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

یادداشت آذر:

اوباما - او با ما نیست!

روز اول دسامبر سال ۲۰۰۹ میلادی بالاخره رئیس جمهور آمریکا با مشورت‌های طولانی تصمیم نهایی خود مبنی بر افزایش نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان را اعلام کرد. او با این عمل ثابت کرد علی‌رغم دریافت جایزه صلح نوبل و امید زیادی که رأی‌دهندگان آمریکایی باو داشتند مبنی بر اینکه از سیاست جنگ‌طلبی باند بوش دوری گزینند و با همه امیدی که در جهان در رابطه با انتخاب او به ریاست جمهوری برانگیخته شده بود طرفدار ادامه سیاست جنگی دولت امپریالیستی آمریکاست. مایکل مور سینماگر آمریکایی روز قبل از اعلام اعزام سی هزار سرباز اضافی به افغانستان دادخواست شکوه‌آمیزی خطاب به رئیس جمهور آمریکا فرستاده است. او می‌گوید: «شما مرتکب بدترین عملی شدید که می‌توانستید انجام دهید: از بین بردن امید و آرزوی هزاران فرد که انجام آنرا در شما تجسم کرده بودند. سینماگر مذکور اضافه می‌کند تنها با یک سخنرانی، شما جمعیت انبوهی از جوانانی را که ستون فقرات مبارزات انتخاباتی شما بودند به وضع فجیعی دلسرد و مأیوس ساختید. شما به آنها ثابت کردید که آنچه آنها می‌شنیدند و بانان گفته می‌شد درست است: همه مردان سیاسی سیستم کنونی از یک قماشند.

تجاوز ناتو، این بازوی مسلح امپریالیسم آمریکا و متحدانش به افغانستان و اشغال این کشور، باعث مشروعیت بخشیدن به طالبان شده است، چون آنان در رابطه با این تجاوز وحشیانه و آشکار بیکار ننشسته و بخاطر بیرون ریختن اشغالگران از افغانستان مبارزه میکنند.

رئیس جمهور که بخاطر ویژگی‌های برجسته‌اش و سخنرانی‌هایی که تاکنون ایراد نموده و توجه عمومی دنیائی را بخود معطوف داشته با این تصمیم صف خود را انتخاب کرده است. از ابتدا مشخص بود که او منتخب سرمایه‌داران و بورس‌بازان والت‌استریت می‌باشد ولی تفنگش را از یک دوش به دوش دیگر گذاشته است. او بقول خود می‌خواهد سربازان آمریکایی را از منجلاب عراق بیرون کشیده و در گرداب مخوفی که در افغانستان در انتظار آنان است گرفتار نماید.

یکی از هدف‌های نخستین اوباما در افغانستان تأمین امنیت قندهار می‌باشد که مورد تهدید طالبان است. هدف دیگر یاری به متحدانی است که در استان هلماند می‌جنگند. این دو نام را آمریکائی‌ها باید در واژه‌های تازه در جنگ‌های اخیر یاد بگیرند.

این اسامی همان نامهایی است که وقتی روس‌ها نیز به آنجا دست انداختند از یادشان نرفته است. وقتی که روس‌ها سی سال قبل به آنجا حمله بردند همه جمعیت قندهار به خیابان‌ها ریخته و فریاد برآوردند و از خداوند خواستند که مهاجمان را به عقب براند. در آن موقع با اندک کمک «جنگجویان مقدس» قبایل و اقوام، سازمان اطلاعات پاکستان و سازمان سیا خداوند به داد آنها رسید. صد و چهل سال قبل قندهار نخستین هدف «ارتش هندوی» بریتانیا بود. تصرف قندهار به راحتی صورت گرفت اما در ژانویه ۱۸۴۲ موقعیت بریتانیا قابل دفاع نبوده و از ۴۴ مین هنگ پیاده آن که از کابل و خیبر گذشت، فقط یک نفر توانست جان سالم بدر ببرد.

در ۱۸۸۰، دوران دومین جنگ افغانستان هنگ ۵۵ پیاده نظام نزدیک رودخانه هلماند موضع گرفت فقط چند نفری توانستند جان خود را نجات دهند.

در سومین جنگ افغانستان در ۱۹۱۹ دولت بریتانیا افغانستان را بمباران نمود و نیروهایش در جاهایی از قبیل سوات و وزیرستان در مرز شمال غربی درگیری‌های ثابتی با مردم داشتند. اسامی‌ای که آمریکائی‌ها باید یاد بگیرند.

انگیزه جنگ در افغانستان ترس، اعتبار و پرستیژ و تلافی بود. دولت انگلیس از توسعه‌طلبی روس‌ها وحشت داشت. کنترل بریتانیا روی افغانستان بخاطر دفاع از مستعمره‌اش هندوستان بود. روس‌ها نیز از ترس اینکه حکومت طرفدارشان در افغانستان سقوط نماید و نواحی مسلمان‌نشین روسیه بخطر بیفتند به افغانستان حمله کرد. ایالات متحده بخاطر ترس از القاعده و تلافی واقعه ۱۱ سپتامبر به افغانستان حمله کرد.

امروز اغلب می‌شنویم که بخاطر اعتبار ملی آمریکا دلیل می‌آورند که ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که «جنگجویان مقدس» بر این باور باشند که می‌توانند ابرقدرت دیگری را سرنگون سازند. اوباما، کرزای را سرزنش می‌کند که به خاطر اشتباهات او و ضعفش کارها به پیش نمی‌رود. همان ایرادی که بریتانیا و روس‌ها به آدم‌هایشان در افغانستان می‌گرفتند که نمی‌توانند مانند بریتانیائی‌ها و روس‌ها عمل نمایند. اوباما می‌گوید که باید کار را تمام کرد. مسئله اینجاست که در افغانستان می‌توان بیشتر و بیشتر نیروی کمکی اعزام نمود ولی بنظر می‌رسد که کار تمام شدنی نیست.

امپریالیست‌ها با اشغال سرزمین‌های مستقل و سرنگون کردن دولت‌ها خواهان کنترل مناطق سوق‌الجیشی هستند تا بتوانند بر منابع طبیعی ملت‌ها تسلط یافته و بازارها را در تحت اختیار خود بگیرند. آنها کمترین مقاومتی را برای کسب سود بیشتر و بیشتر

خواسته‌های به حق اقشار مختلف مردم نشده و امروز با کوچکترین فرصتی که بوجود میاید مردم خواسته‌های خودشان را فریاد میکنند آیا از تجربه‌های گذشته درسی نگرفته‌اید و باز هم همان روش تکراری و بیهوده را می‌خواهید انجام دهید دیگر امروز رهبر انقلاب هم اعتقادی به دست داشتن عوامل بیگانه در اعتراضات ندارند و گفته‌اند که برای من ثابت نشده که حوادث اخیر در ارتباط با بیگانگان باشد ولی شما ها بعد از ۴ سال از اعتراضات بحق سندیکای شرکت واحد هنوز اصرار دارید که ما از کجا خط و ربط می‌گرفتیم البته من خودم افرادی را که در ۲۰۹ در بازداشت هستند درک میکنم چون ما هم چندین بار زندان ۲۰۹ را تجربه کردیم و از شما آقای مسعود باستانی هیچ شکایتی نداریم چون میدانیم چقدر تحت فشار هستید ولی گفته‌های آقای باستانی هیچ ارتباطی به خارج از کشور ندارد چونکه ایشان فیلمی از وضعیت چند خانواده شرکت واحدی تهیه کرده و ربطی به نظام و چهره پردازی از اسالو ندارد کسی که چهره پردازی میکند شما هستید که با اعتراض بحق ما کارگران. که در ۳۰ سال گذشته هیچ توجهی به خواسته‌های معیشتی ما نداشتید. میخواهم از آقای دادستان بپرسم که آیا پول نصف نان بربری را به راننده شرکت واحد به عنوان پول نهار میدادند و یا در ماه ۲۱۰۰ ریال به عنوان پول خواربار میدادند و دهها مشکل دیگر رانندگان شرکت واحد آیا ربطی به اقدام علیه امنیت ملی داشته. جناب دادستان شما دستور دادید بخاطر اعتراضات ما ساعت ۳ نیمه شب در حالی که همسران و فرزندان ما در رختخواب بودند به آنها حمله کنند و با اسپری به چشمان بچه ۲ ساله بزنند زنها و فرزندانمان را کتک بزنند و به زندان ببرند (زمستان ۸۴ در رابطه با اعتصاب رانندگان شرکت واحد). ما فقط اعتراضی صنفی و خواسته‌های ابتدائی داشتیم ولی شما اسالو و مددی و دیگر اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد را با سیاه نمائی به بیگانگان وصل کردید و به آقای اسالو ۵سال زندان و آقای مددی ۳/۵سال زندان را بدون آنکه حتی به آقای مددی این حکم ابلاغ شود و بتواند از حق تجدیدنظر استفاده کند محکوم کردید و آیا در مورد اعضای هیئت مدیره سندیکا و فعالین عدالتی اجرا شد ما که ندیدیم ما حتی شکایتهای زیادی به حقوق شهروندی و دیگر جاهای ذیربط در مورد بیعدالتی که در مورد ما و خانواده هایمان صورت گرفته بود کردیم ولی متأسفانه همه به دادستان برخورد و این مافوق قدرتها اجازه رسیدگی به هیچ یک از شکایت ما کارگران را نداده و پرونده‌ها مختومه گردید ولی در مورد محکومیت

نمی‌توانند تحمل نمایند. بعلاوه شرکت‌های صنایع تسلیحاتی حامیان اصلی اوباما و دوستانش هستند. بنابراین اوباما هیچوقت نمی‌تواند با ما باشد بلکه از آغاز او با آنها بوده است.

ایگناسیو رامونه می‌گوید: «وقتی یک ابرقدرت متوجه می‌شود که زمان افولش شروع شده دوره خطرناکیست. چون او تلاش می‌کند این کاهش نفوذش را با نشان دادن نیرویش جبران نماید. آنهم به شکلی مهیب و وحشتناک. واکنش‌های یک شیر زخمی همواره هراسناک است. در سطح جهانی، تاریخ به ما می‌آموزد که از بحران‌های اقتصادی هیچ چیز خوبی عاید ما نمی‌شود، بلکه این بحران‌ها بیشتر هیتلر یا فرانکو می‌آفرینند...»

حمید باقری

سناریوی سرکوب شکل‌های کارگری مستقل و تشکلهای مردمی در دادگاه انقلاب

چهارمین جلسه دادگاه حوادث اخیر تهران برگزار شد و باز هم تشکل سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و منصور اسالو رئیس هیئت مدیره این سندیکا که در سال ۸۴ اعتراضاتی نسبت به حق و حقوق صنفی خود داشتند مورد تاخت و تاز عوامل سرکوبگر قرار گرفت. لازم به توضیح است که این سندیکا با رای رانندگان شرکت واحد و کارگران این شرکت در شرایط سختی بدون دخالت کارفرما و دولت در نیمه خرداد سال ۱۳۸۴ بعد از سی سال بازگشائی شاهر چند که تاکنون اعضای این سندیکا بارها به زندان ۲۰۹ رفته‌اند و حتی زن و فرزندان آنها را هم شبانه به زندان برده‌اند و برای ۱۶ نفر از این افراد در دادگاه انقلاب پرونده سازی کرده‌اند و بیش از ۴ سال است که ۳۰ نفر از اعضای این سندیکا از کار بیکار شده‌اند و آقایان ابراهیم مددی و اسالو هنوز در زندانهای اوین و رجائی شهر هستند و حتی از دادن مرخصی به این عزیزان دریغ کرده‌اند ولی انگار باز هم سرکوبگران راضی نیستند و با دادگاه‌های نمایشی که از نظر اکثر کارشناسان حقوقی به هیچ عنوان دارای اعتبار نیست. سناریوی نخ نمای اعترافات علیه تمامی جنبش‌های مردمی را شاهد هستیم چرا که نمی‌خواهند بپذیرند که اعتراضات سندیکای کارگران شرکت واحد و اعتراضات فراوان کارگران در کلیه نقاط کشور که اغلب اطلاع‌رسانی نشده یا بعد از گذشت ماهها منتشر می‌شود و اقشار دیگر مانند معلمان و دانشجویان و زنان نادیده گرفتن حقوق مدنی و اجتماعی این اقشار در ۳۰ سال گذشته میباشد که هیچ توجهی به مطالبات و

جز اتحاد و تشکل راهی نیست

کارگران ایران روزگار سختی را از سر می گذرانند. وضعیت کارگران به اندازه ای نامساعد است که دریافت منظم حقوق و دستمزدها را باید رفته رفته امری استثنائی دانست. تازه آن حقوق ناچیز هم به اندازه ای است که نه می توان زندگی کرد و نه می توان مرد. حقوق بخور و نمیری که در بسیاری از کارگاهها همان هم پرداخت نمی شود. هر اعتراضی هم با سرکوب و دستگیری دولت و قوه قضائیه روبرو می شود.

وضعیت ما کارگران هفت تپه به خوبی همین نابسامانی عمومی را نشان می دهد. درحالیکه از یک سو ۵ تن از بهترین و عزیز ترین دوستان ما، اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکرهفت تپه بخاطر حق طلبی و دفاع از منافع کارگری، راهی زندان شده اند، از آن سو شاهد فشارهای روزمره بر کارگران هفت تپه هستیم. پرداختهای نامنظم حقوق، عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و ضریب ریالی و همچنین کاهش ساعات اضافه کاری برای مائی که برای تأمین مخارج خانواده خود به آن نیاز داریم، نمونه این اقدامات هستند. این درحالیست که از یک طرف دیگر کارگران ناچار به کار بیش از حد رسمی هستند و در قبال آن دریافتی هم ندارند طبق ماده ۵۲ قانون کار، کارسخت و زیان آور نباید از شش ساعت در روز و سی و شش ساعت در هفته تجاوز نماید. در نیشکر هفت تپه که از مصادیق کار سخت و زیان آوری باشد (کمااینکه در این چندساله هزاران نفر از کارگران هفت تپه با توجه به این قانون بازنشسته پیش از موعد شده اند) کارگر با طی هشت ساعت کار، اجرتی معادل شش ساعت در روز می گیرد. عبارت دیگر کارگرهفت تپه دوساعت مجانی کارمی کند. با این حال، این مجموعه تولیدی که در سطح وسیعی از اراضی حاصلخیز شمال خوزستان قرار دارد، در دوران پنجاه ساله فعالیت خود، نقش بسیار تعیین کننده ای در اقتصاد منطقه داشته است، از پنج شش سال پیش، بدلیل افت شدید تولید، سوء مدیریت، بازنشستگی های وسیع پیش از موعد نیروهای کاردان و فعال و از همه مهمتر واردات بی رویه شکر و همچنین پایین آوردن تعرفه گمرکی از ۱۴۴ درصد به ۴ درصد. (این درحالیست که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته غرب بالای ۱۴۰ درصد مالیات گمرکی بر واردات شکر دارند) در دشوارترین وضعیت قرار گرفته است و هزاران خانواده کارگری شرکت و مردم منطقه که از فعالیت شرکت بهره می بردند، امروز آینده ای نامعلوم در

کارگران با شدت تمام در مورد ما حکم صادر شد بطوری که قاضی پرونده میگفت حیف که قانون دست ما را بسته و گرنه به اشد مجازات اسالو را محکوم میکردم بهر حال هدفم از مطرح کردن این مسائل این است که در اصل شما از اسالو چهره سازی کردید و آبروی این نظام را هم در داخل و هم در مجامع بین المللی بردید و با توجه به اینکه ۱۷۰ میلیون کارگر در سراسر دنیا از سندیکا و اسالو حمایت کردند و از شما درخواست نمودند که حقوق آنها را به رسمیت بشمارید هیچ توجهی نکردید ولی برای ملوانان انگلیسی که به قول خودتان به مرزها تجاوز کردند هورا کشیدید و با سوغاتی آنها را بدرقه کردید و یا در مورد دیگران که میگفتید جاسوسان خارجی هستند ولی در مورد ما که هموطنان بودیم نمیخواستید به حداقل ترین خواسته ما که تشکیل سندیکا و رسیدگی به اوضاع معیشتی ما بود احترام بگذارید و رسیدگی کنید چون در واقع شماها هیچگونه تشکلی را در کنار خود نمی توانید تحمل کنید و من به عنوان یک عضو هیئت مدیره نمایش اعترافات را محکوم میکنم و ادعای دادستان را در مورد بند ۴ کیفرخواست در مورد سندیکا را بی پایه و اساس و بدون هیچ استدلال حقوقی و غیرقانونی و غیراخلاقی میدانم و گفته های آقای باستانی را هم تکذیب میکنم و تقاضا دارم اگر راست میگوئید این فیلم را برای همه نشان دهید تا مشخص شود شما که بدون مدرک محکوم میکنید حال که مدرک دارید مطمئن هستم اگر فیلم را نشان دهید خودتان را محکوم کرده اید و برای اکثریت آنهائی که در این شهر زندگی میکنند مشخص است اعترافات که در زندان گرفته میشود دارای هیچ اعتباری نیست و حتی از نظر حقوقی هم باطل است و این سناریو هم جزو پروسه از بین بردن تمام تشکلهای مستقل میباشد و میخواهم در آخر سئوالی از خوانندگان بکنم که در ۴ سال گذشته کرایه خانه من ۱۱۰ هزار تومان در ماه بوده امروز همان خانه ۳۵۰ هزار تومان کرایه دارد آیا این توهم است یا واقعیت یعنی بیش از دو برابر بنظر شما من کارگر با حقوق مصوب ۲۶۳۵۰۰ تومان وزرات کار چکار کنم؟ فکر میکنید که اگر آزادی تشکلات کارگری وجود داشت و کارگران بخاطر اعتراضات خود به زندان نمی رفتند آیا امروز شرایط کار و کارگر اینطور بود؟ برای همین تحمل سندیکاها و تشکیلات مستقل مردمی را ندارند.

داوود رضوی - عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

شهریور ۸۸

کارگری وسندیکایی نشده است و نخواهد شد و همچنین جسته گریخته می شنویم که قرار است چه موادی از قانون کار به ضرر کارگر اصلاح شود، بر دامنه نگرانی های ما می افزاید. نه اینکه قانون فعلی که بطورمثال نه حق اعتصاب کارگران را به رسمیت شناخته است و نه تشکلهای مستقل کارگری را پیش بینی کرده است، تامین کننده منافع کلان کارگران است. با این حال برای جلوگیری از شرایط بدتر مبارزه برای جلوگیری از تغییر قانون کار بر جامعه کارگری لازم است. کماینکه اگرقرارباشد این قانون بازنگری شود باید تامین کننده منافع کارگران باشد. برای چنین چیزی هم اول باید صدای کارگران به اندازه ای باشد که کسی نتواند آن را نشنیده بگیرد و این هم تنها با تشکل امکانپذیر است. تشکلهای مستقلی که بتوانند دفاع جدی از زندگی ما را پیش ببرند و نه تشکلهایی از نوع شوراهای اسلامی کار.

مورد دیگر که از دغدغه های کارگران بحساب می آید مسئله هدفمند کردن یارانه ها می باشد. از لحاظ انتزاعی شاید درست باشد که باید بین توانگران و قشر ضعفا از لحاظ سطح چتر حمایتی دولت تفاوتی قائل شد. بعنوان مثال، کسی که چندین اتوموبیل آخرین سیستم دارد از همان سوبسیدی برخوردار است که کسی که یا وسیله نقلیه ای ندارد و یا پیکان قراضه ای و موتوری که همه خانواده اش را سوار می کند. در این حالت معلوم است که آن یارانه به نفع چه کسی است و باید از لحاظ استفاده از قیمت سوخت تفاوتی وجود داشته باشد. اما هم سوالهای بسیار اساسی و مهمی در ذهن جامعه نسبت به این طرح وجود دارد و هم نشانه هایی در دست است که در این طرح هم کارگران و اقشار کم درآمد آسیب بیشتری خواهند دید.

۱- آیا اجرای این طرح موجب افزایش شدید قیمتها نمی گردد؟ عبارت دیگر آیا تورم زان نیست؟ آنهم در کشوری که کوچکترین تکانهای قیمت سوخت بر تمامی مایحتاج زندگی مردم تاثیرگذار است. ۲- کارگران در کجای این طرح قرار دارند. این درست است که یارانه انرژی به صاحبان کارخانجات خود منبع سود سرشاری برای آنان است. اما آیا با بالا رفتن قیمت سوخت، آب، برق و گاز، کارخانه جات بی رمق تر از نفس نمی افتد که در این صورت بر تعداد کارگران اخراجی و بیکار افزوده می گردد. روشن است که انجام این طرح رقابت بین کارخانه داران را شدید تر می کند و خیلی از کارخانجات برای جبران هزینه های اضافه دست به اخراج کارگران و یا کاهش دستمزد آنان و یا عدم

مقابلشان قرار گرفته است. با این اوصاف با ورود بحران به شرکت، زمینه رشد اعتراضها و اعتصابهای کارگری فراهم آمد که متاسفانه بجای اینکه اقدام موثری از طرف دولت در زمینه رفع مشکلات صورت گیرد شاهد فشار و سرکوب فعالین کارگری هستیم. گویا صدای حق طلبی با مشت آهنین جواب داده می شود.

از هفت تپه که بگذریم در دیگر مناطق ایران نیز اوضاع بر همین منوال است. لوله سازی اهواز، قصبه غم انگیز دیگر است. در آنجا هم تحت عنوان فرسودگی شرکت، عدم حمایت دولت، عدم بازاریابی و پرداخت نشدن مطالبات، تعدیل نیرو و نداشتن امنیت شغلی، این کارگراست که تاوان ندانم کاری دیگران را می دهد. اخراج بیش از دوهزار نفر از کارگران لوله سازی در چند روز مانده به شب عید امسال، عیدی کارگر لوله سازی از کارفرما بود.

یک مورد دیگر مسئله کارگران لاستیک البرز (کیان تایر) است. در آن موسسه تولیدی هم تحت عناوینی مثل عدم بازاریابی، کاهش تولید و... حقوق کارگران با تاخیرهای زیادی پرداخت می گردد و یا اصلا پرداخت نمی شود. بطوریکه در سال گذشته تا ۸ ماه، حقوق معوقه داشتند. در حالی که صاحبان کارخانه نه تنها زیان نداشتند، بلکه در همان مدت سود هم برده بودند. برای کارگران کیان تایر هم همان راهی باقی ماند که برای ما مانده بود. و البته کارگران با اعتراضها و اعتصابات خود نسبت به وضعیت موجود واکنش نشان دادند.

با وجود تمامی فشارهایی که در سطح جامعه کارگری از لحاظ سطح زندگی و معیشت وجود دارد که موجب سلب آرامش روحی روانی کارگران شده است زمینه سازی برای تغییر قانون کار بدون وقفه ادامه دارد و معلوم است که به گوش کارگر این صداها، بسیار بد ساز است. با اینکه اطلاع دقیقی از نوع تغییر در کمیته و کیفیت قانون کار نداریم ولی جامعه کارگری بدلالی بسیار نگران است و باید هم باشد. همین که مواد این تغییرات تاکنون رسماً و علناً اعلام نشده است، نشان می دهد که در حال پختن چه آشی برای ما هستند. علاوه بر این وزارت کار هم هیچ وقت بیطرف نبوده و الآن هم نیست. وزیر کار سابق همین دولتی که همیشه ادعای حمایت از دهکهای پائین جامعه را دارد، آقای جهرمی، حالا که دیگر وزیر نیست اول به عنوان مدیر یکی از تشکلهای اصلی کارفرمایی کشور شروع به کار کرد تا مزد چهار سال خدمت خود را به کارفرمایان امروز دریافت کند. حال باتوجه به اینکه در تغییر قانون کار (اگر صورت گیرد) هیچگونه رایزنی و مشورتی با فعالین

بحساب می آید. اما ایجاد یک سندیکا، تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی محسوب می شود. این دوگانگی از چیست. آیا ما کارگران مرغ مجلس عروسی و عزا نیستیم؟

در این شرایط لازم است که به فکر خودمان و آینده فرزندانمان باشیم. نباید فریب امثال شورای اسلامی کار را خورد نقش تشکل شورای اسلامی کار در دفاع از منافع کارگران کاملا روشن است. تشکل شورای اسلامی کار و انجمن های صنفی که طبق ماده ۱۳۱ قانون کار فعالیت می کنند با توجه به وابسته بودن به کارفرما، وجود هیئت تشخیص صلاحیت و همچنین نقش اقبالاسری اداره کار در تدوین اساسنامه و انتخاب اعضا، برآستی این سؤال برای کارگران پیش می آید که این تشکل کارگریست و یا کارفرمایی. ازین روست که کارگر، هیچگاه شورای اسلامی کار را تشکلی از جنس خود نمی داند و نسبت بدان بی اعتماد و بی اعتناست. پس چکار باید کرد؟

قبل از هر چیز باید برای رفع موانع بر سر راه تشکل کارگران مبارزه کرد. این مبارزه هم بر سر قوانین و معاهده های بین المللی است و هم بر سر استفاده از همه امکانات ناچیزی که در اختیار ما قرار دارد. همانطور که می دانیم ایران عضو سازمان جهانی کار (ILO) می باشد و در این سازمان مقوله نامه های ۹۸ و ۸۷ را تصویب نموده است که در این مقوله نامه ها تاسیس تشکلهای مستقل کارگری و سندیکایی به رسمیت شناخته شده است. حتی در مقوله نامه ۸۷ به طور صریح قید شده است که چنانچه بین قانون موجود و ایجاد این تشکلهای معایرتی وجود داشته باشد دولتها موظفند که این قوانین را به نفع ایجاد تشکلهای مستقل کارگری تغییر دهند. در این راستا بود که در سال ۱۳۸۳ موافقتنامه شرکا ایران و سازمان جهانی کار بین طرفین به امضا رسید که در چهار ماده می باشد. در بندهای اول و چهارم دولت ایران موظف شده است که قوانین مربوط به شوراهای را تغییر داده و سندیکاهای مستقل را به رسمیت بشناسد. همان زمان روشن بود که عمر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار در حال به سر رسیدن است و اینها فقط با امکانات و پست و مقام دولتی و کارفرمایی قادر به ادامه حیات هستند.

شورای اسلامی کار، بدلیل ناکارآمدی و خدمت به کارفرما از دستور فعالیتهای کارگری خارج شد. ایجاد سندیکای واحد گام بزرگی در جهت عبور کارگران از تشکل خانه کارگر به حساب می آید. و موجب ارتقا سطح مطالبات کارگران شد. در این سندیکا هزاران کارگر

پرداخت دستمزد خواهند زد. کدام راهکارها برای جلوگیری از این امر در نظر گرفته شده است؟ ۳- در زمانی که رکود سراسری بر اقتصاد دنیا سایه افکنده است و در حالی که کاپیتالیستی ترین کشورهای دنیا سعی می کنند از اقتصادشان حمایت کنند و دولتها با ورود به عرصه اقتصاد، بنگاهها و بانکهای مقروض و ورشکسته را خریداری می نمایند آیا دست زدن به انجام چنین تغییراتی فشار بیشتر به کارگران را به همراه نخواهد داشت؟ آیا دولت حاضر است همه کارگرانی را که به این طریق کارشان را از دست می دهند بیمه کند و همان حقوقشان را به آنها پرداخت کند تا زمانی که شغل مشابهی پیدا کنند. امروز این مسائل ذهن بسیاری از کارگران را به خود مشغول کرده است. اما در عین حال در دولت صحبت از آن می شود که یارانه ها تنها به کسانی اختصاص یابد که درآمدی کمتر از ۴۵۰ هزار تومان در ماه دارند. این به معنای افزایش فشار هر چه بیشتر بر خانواده هایی است که به خصوص در شهرهای بزرگ زندگی می کنند و اجاره منزلشان بیشترین قسمت درآمد را به خود اختصاص می دهد. آن طور که شواهد نشان می دهند، صدای کارگران در این موضوع هم شنیده نخواهد شد و لازم است که ما فکری به حال خود بکنیم.

همه اینها در حالی است که از چند ماه قبل جنبش سبز هم ظاهر شده است و باعث شده است که توجه به مسائل کارگران از گذشته هم کمتر شود. اما جنبش سبز چه قرابتی با خواسته های کارگری دارد؟ از قبل و بعد از انتخابات ریاست جمهوری، مسئله جنبش سبز در جامعه مطرح بوده است. جدا از رنگها و شعارهایی که در این حرکت مطرح است، آیا جنبش سبز می تواند منافع ما کارگران را تامین کند. با اندکی تحقیق و بررسی می توان گفت که تاکنون این جنبش هیچ گونه سخن جدیدی در حمایت از خواسته های ما کارگران نداشته است. آنها حتی آزادی فعالین زندانی کارگران را هم خواستار نشده اند و اصولا این جنبش برای ما کارگران امکانات جدیدی در نظر ندارد. طرفداران همین جنبش در هفت تپه از فشار دستگیری های دوستان ما در سندیکا استفاده کرده و با یک نمایش قلابی ایجاد شورای اسلامی را اعلام کرده اند تا ریشه سندیکا را بزنند. با اینکه جنبش کارگری در تحقق خواسته های کارگران می کوشد حرکتی سیاسی و ساختارشکن نیست با آن مثل یک جنبش ساختار شکن برخورد می کنند. ما می بینیم که هر گونه موضعگیری سیاسی از طرف مسئولین جنبش سبز، مواضع نیروهای خودی

باشد اما با این حال استفاده از ظرفیتهای این نهادهای جهانی، برای فعالین سندیکایی بسیار حیاتیست. آنهم در کشوری که فعالین کارگری یا در حبس قرار دارند و یا اخراج و بیکارند و از لحاظ امکانات مادی و معنوی در سطح بسیار نازلی قرار دارند. تا زمانی که اتحادیه ها و نهادهای بین المللی استقلال ما را زیر سؤال نبرده اند و بدون قید و شرط به حمایت از جنبش کارگری در ایران دست می زنند، ما هم باید بتوانیم از این حمایت برای گسترش مبارزه خود استفاده کنیم تا روزی که خودمان هم بتوانیم مبارزه کارگران در کشورهای دیگر را مورد حمایت قرار دهیم.

درخاتمه، ما کارگران به عنوان قشری زحمتکش که از هرگونه امکاناتی محروم است، برای نیل به خواسته های کارگری، چاره ای جز اتحاد نداریم. و برای اینکه در معادلات کشورمان لحاظ گردیم باید به این اتحاد برسیم. این اتحاد در سایه ایجاد تشکلهای مستقل کارگری به دست می آید. در شرایط حساس امروز لازم است که مشورت ها و رایزنی ها بین فعالین کارگری تشکلهای مختلف افزایش یافته و به دنبال جوابهای مشترک برای مسائلی هم باشیم که به زندگی همه ما مربوط می شوند. امروز دیگر فقط نمی توان به مسائل کارخانه خود اندیشید. باید دست یاری به سوی کارگران واحدهای دیگر هم دراز کرد. باید کمک کنیم تا واحدهایی که هنوز از تشکل مستقل خود برخوردار نیستند بتوانند این تشکل ها را ایجاد کنند و همچنین باید بتوانیم زمینه های اتحاد های بزرگتر را هم به این وسیله بیشتر آماده کنیم.

پس به امید آرزو

رضارخشان - ۱۳۸۸/۹/۶

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

قطعه نامه کارگران ایران به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

اول ماه مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر و روز جوش و خروش کارگران در سراسر جهان برای رهایی از مشقات نظام سرمایه داری و بیان خواسته های آنان جهت برپایی دنیایی عاری از ستم و استثمار است. امسال ما کارگران مراسم اول ماه مه را در شرایطی برگزار می کنیم که نظام سرمایه داری در گرداب یک بحران عظیم اقتصادی ویران کننده تری فرورفته است و در حال دست و پا زدن برای نجات خویش از آن به سر می برد.

متشکل شدند که خیلی از آنها تا مدتی قبل از آن یا بسیجی بودند و بعضی ها حتی با شورای اسلامی هم همکاری میکردند. حالا همین کارگران با تشکیل سندیکا عملاً شورای اسلامی شرکت واحد را کنار زدند. شاید بهمین دلیل است که ایجاد سندیکای واحد در نظر کارفرما گناه نیست نابخشوده. دو نفر زندان و چند تن دیگر اخراج توان این بدعت مبارک در جنبش کارگری بود. ناگفته نماند که گرچه فعالان سندیکای واحد بهای سنگینی برای مبارزه پرداختند، اما همان مبارزه باعث بهبودهای روشنی هم در وضعیت کارگران شرکت واحد شد.

در ادامه همان مبارزه سندیکای واحد، سندیکای هفت تپه زاده شد. این تشکل که بدنبال اعتراضها و اعتصابهای کارگری شکل گرفت، در مدت کوتاهی دستاوردهای مهمی برای کارگران به همراه آورد. نقد کردن حقوق های معوقه و همچنین افزایش ۷۰ هزار تومان به مزایای کارگران از آن جمله اند. مهم ترین آنکه با ورود سندیکای هفت تپه، خواست داشتن تشکل مستقل تقویت و استحکام بیشتری یافت. مشکل اصلی این است که سندیکاهای شرکت واحد و هفت تپه تنها مانده اند و در سایر صنایع و کارخانجات هنوز تشکل مستقل شکل نگرفته است.

البته جنبش کارگری هنوز در دوران طفولیت خود قرار دارد. و دارای دو ضعف عمده می باشد. اولاً قائم بذات است. به این معنی که بعلت بالا بودن هزینه فعالیت، متاسفانه عده کمی حاضرند در این عرصه فعالیت نمایند. دوم اینکه جنبش کارگری همیشه در بحران به حرکت در می آید. بطور مثال، کارگر هفت تپه منتظر می ماند که چهار ماه حقوق نگیرد تا حرکتی از خود نشان دهد. و با پرداخت نسبی حقوق، حرکت کارگران متوقف می شود و حتی رهبران خود را بحال خویش رها می کند. همه اینها قابل فهم است و باید با صبر و حوصله اهمیت متشکل شدن و مبارزه متشکل را برای کارگران توضیح داد. مهم این است که در شرایط کنونی از همه امکانات موجود باید بهترین استفاده را به عمل آورد تا راه باز شود.

استفاده از کمک و حمایت اتحادیه ها و نهادهای بین المللی هم بخشی از همین فعالیت است. با توجه به زیر فشار بودن فعالین سندیکایی در کشورمان، نقش اتحادیه ها و نهادهای بین المللی می تواند به کاهش فشار بر کارگران کمک کند و تا امروز هم در مواردی مؤثر بوده است. واقعیت اینست که علیرغم محدود بودن نقش این نهادهای بین المللی و کارگری (IUF و ITCU و غیره) که البته سندیکای هفت تپه زیرمجموعه IUF می

قراردادهای موقت و سفید امضاء و برچیده شدن فرم های جدید قراردادکار

۲- ماحدافل دستمزد تصویب شده ازسوی شورای عالی کار را تحمیل مرگ تدریجی بر میلیون ها خانواده کارگری می دانیم ومصرانه خواهان افزایش فوری حداقل دستمزدها براساس اعلام نظر خود کارگران از طریق نمایندگان واقعی و تشکل های مستقل کارگری هستیم.

۳- برپایی تشکل های مستقل کارگری ، اعتصاب ، اعتراض ، تجمع و آزادی بیان حق مسلم ماست و این خواسته ها باید بدون قید و شرط به عنوان حقوق خدشه ناپذیر اجتماعی کارگران به رسمیت شناخته شوند.

۴- دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن بایستی به مثابه یک جرم قابل تعقیب قضائی تلقی گردد و خسارت ناشی از آن به کارگران پرداخت گردد.

۵- اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده اند و یا به سن اشتغال رسیده و آماده به کار هستند باید تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند .

۶- ما خواهان برابری حقوق زنان و مردان در تمامی شئون زندگی اجتماعی و اقتصادی و محو کلیه قوانین تبعیض آمیز علیه آنان هستیم .

۷- ما خواهان برخورداری تمامی بازنشستگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی هستیم و هرگونه تبعیض در پرداخت مستمری بازنشستگان را قویاً محکوم می کنیم .

۸- ما ضمن اعلام حمایت قاطعانه از مطالبات معلمان به عنوان کارگران فکری ، پرستاران و سایر اقشار زحمتکش جامعه ، خود را متحد آنها می دانیم و خواهان تحقق فوری مطالبات آنان و لغو حکم اعدام فرزند کمانگر هستیم .

۹- از آنجا که کارگران فصلی و ساختمان به طور کامل از هرگونه قوانین تامین اجتماعی محروم هستند ، ما از اعتراضات این بخش از طبقه کارگر برای رسیدن به حقوق انسانی آنها دفاع می کنیم .

۱۰- سیستم سرمایه داری عامل کار کودکان است و تمامی کودکان باید جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین ، نوع جنسیت و وابستگی های ملی و نژادی و مذهبی از امکانات آموزشی ، رفاهی و بهداشتی یکسانی برخوردار شوند.

۱۱- ما خواهان آزادی کلیه کارگران زندانی از جمله منصور اسالو و ابراهیم مددی و لغو کلیه احکام صادره و

بحران عظیم اقتصادی موجود و عجز دولت های سرمایه داری در مهار آن و سر ریز کردن بار این بحران بر دوش کارگران جهان ، بیش از پیش گنبدیدگی این نظام را پس از فروپاشی بلوک شرق و ادعای پایان تاریخ به نمایش گذاشت و ضرورت برپایی دنیایی فارغ از مناسبات ضد انسانی نظام سرمایه داری را به مثابه یگانه راه خلاصی بشریت از مصائب موجود در برابر کارگران و بشریت متمدن قرار داد.

این بحران و تبعات ویرانگر آن بر زندگی و معیشت کارگران در سراسر جهان تا آنجا که به ایران مربوط می شود و بر خلاف بهانه تراشی های کارفرمایان و تبلیغات قلم به دستان سرمایه ، هنوز سایه شوم خود را بر زندگی و معیشت روزمره کارگران در ایران نگسترانیده است و از نظر ما بیشترین مصائب و مشقاتی که امروزه ما کارگران با آنها دست به گریبانیم بیش از هر چیز حاصل سیطره اقتصادی ، اجتماعی و عملکرد سرمایه داری حاکم بر ایران است .

دستمزدهای به شدت زیر خط فقر ، اخراج و بیکار سازی گسترده کارگران ، عدم پرداخت به موقع دستمزد میلیون ها کارگر ، تحمیل قرار دادهای موقت و سفید امضاء و حاکم کردن شرکت های پیمانکاری بر سرنوشت کارگران و بازداشت و زندانی کردن آنان تا سرکوب تشکل ها و اعتراضات کارگری و اجرای احکام قرون وسطایی شلاق علیه کارگران و رایج کردن فرم قراردادهای برده وار جدید ، مصائب و بی حقوقی هایی نیستند که با وقوع بحران در اقتصاد جهانی وارد ایران شده باشند . این وضعیت سال هاست که ادامه دارد و هر ساله بر عمق و دامنه آن افزوده می شود .

ما کارگران در مقابل این وضعیت بغایت ضد انسانی و گسترش عمق و دامنه آن سکوت نخواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد بیش از این حق حیات و هستی ما را به تباهی بکشانند . ما تولید کنندگان اصلی ثروت و نعمت در جامعه هستیم و حق مسلم خود می دانیم تا بالاترین استاندارد های حیات بشر امروز در آسایش و رفاه زندگی کنیم .

داشتن یک زندگی انسانی حق مسلم ماست و ما برای تحقق آن تمامی موانع پیش روی خود را با برپایی تشکل های مستقل از دولت و کارفرما و با اتکا به قدرت همبستگی مان از سر راه خویش بر خواهیم داشت.

در این راستا ما کارگران امروز یک پارچه و متحد ، مطالبات زیر را به عنوان حداقل خواسته های خود فریاد می زنیم و خواهان تحقق فوری این مطالبات هستیم

۱- تامین امنیت شغلی برای همه کارگران و لغو

روزی ۴ ساعت به زمان کاری کارگران افزوده شده است. در جواب اعتراض کارگران به افزایش ساعت کار، کیانمهر گفته است ۱۵ درصد به مبلغ آکورد (حق بهره وری) کارگران اضافه خواهد شد. قابل توجه است که میانگین دریافت آکورد هر کارگری حدود ۶۰ هزار تومان است که ۱۵ درصد افزایش آن در ماه میشود ۹ هزار تومان!! این یعنی افزایش بیش از ۱۰۰ ساعت کار کارگران در ماه در ازای مبلغ ۹ هزار تومان دستمزد! تازه اگر دستمزد هم بموقع پرداخت شود، که نمیشود!؟

علاوه بر این، حق آکورد کارگران مربوط به ۴ ماه گذشته؛ اردیبهشت، خرداد، تیر و مرداد بدلیل دزدی سرمایه داران و عوامل کارفرما تاکنون پرداخت نشده است. کیانمهر با گستاخی به کارگران معترض گفته است: این طلب شما مربوط به دوره زرکش مدیر سابق است، تا ببینیم چکار میکنیم! همچنین دستمزدهای مهر ماه کارگران در ماه پیش با بیش از ۲۰ روز تاخیر پرداخت شد. در مقابل این تاخیر کارگران با افزایش ضایعات به اعتراض پرداختند. این تاکتیک اعتراضی کارگران نتیجه داد و دستمزدهای آبانماه بموقع و سرعت به حساب کارگران واریز شد.

لازم به یادآوری است شرکت مهر کام پارس در برابر ایران خودرو متعهد است اگر روزانه قطعه های سفارشی ایران خودرو را با یک دقیقه تاخیر ارسال کند باید یک میلیون تومان خسارت به ایران خودرو بپردازد. حالا اگر کارگران فقط با یکروز اعتصاب کار را بخوابانند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ روشن است کیانمهر و همدستانش بدجوری در مخمصه خواهند افتاد و ناچارند تسلیم خواسته های کارگران شوند! کارگران مهر کام پارس نباید زیر بار این بردگی تمام عیار بروند. ساعات اضافی کار داوطلبانه کارگران باید با نرخ دو برابر دستمزد ساعات عادی کار پرداخت شود. امنیت شغلی، دستمزدهای مکفی مطابق با سطح تورم و نیازهای یک زندگی انسانی، بیمه بیکاری، لغو قراردادهای سفید امضا و یک طرفه پیمانکاری، حق تشکل و اعتصاب و ۵ روز کاری ۶ ساعته در هفته از جمله حقوق ابتدائی کارگران است.

شرکت مهر کام پارس با بیش از ۴۰۰۰ کارگر قراردادی سفید امضا و پیمانی با پایه دستمزدهای ۲۶۴ هزار تومانی، هم اکنون در ۲ شیفت ۱۲ ساعته، واقع در جاده مخصوص کرج از جمله مراکز اصلی تولید سپر و داشبرد و دیگر لوازم جانبی اتومبیل میباشد. همچنین کیانمهر و همدستانش از باندهای نزدیک به احمدی نژاد قاتل میباشند.

توقف پیگرد های قضایی و امنیتی علیه فعالین کارگری هستیم.

۱۲- ما بدینوسیله پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های آزادی خواهانه و برابری طلب همچون جنبش دانشجویی و جنبش زنان اعلام می داریم و دستگیری، محاکمه و به زندان افکندن فعالین این جنبش ها را قویاً محکوم می کنیم .

۱۳- ما بخشی از طبقه کارگر جهانی هستیم و اخراج و تحمیل بی حقوقی مضاعف بر کارگران مهاجر افغانی و سایر ملیت ها را به هر بهانه ای محکوم می کنیم .

۱۴- ما ضمن قدردانی از تمامی حمایت های بین المللی از مبارزات کارگران در ایران و حمایت قاطعانه از اعتراضات و خواسته های کارگران در سراسر جهان خود را متحد آنان می دانیم و بیش از هر زمان دیگری بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر برای رهایی از مشقات نظام سرمایه داری تاکید می کنیم .

۱۵- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد .

زنده باد اول ماه مه

زنده باد همبستگی بین المللی طبقه کارگر

۱ مه ۲۰۰۹ - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸

کمیته برگزاری مراسم روز جهانی کارگر

- سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

- سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

- اتحادیه آزاد کارگران ایران

- هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان

- کانون مدافعان حقوق کارگر

- شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری

- کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری

- کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

- شورای زنان

- جمعی از فعالین کارگری

ایران خودرو: شرکت مهر کام پارس افزایش ساعت کار، دستمزدهای پرداخت نشده کارگران!

بنا به خبر دریافتی، زمان کاری در شرکت مهر کام پارس ایران خودرو، که قبلاً ۳ شیفت ۸ ساعته بود، اخیراً بنا به دستور کیانمهر مدیر جدید مهر کام پارس، به دلیل افزایش تولید و با استفاده از همان تعداد کارگران سابق، به ۲ شیفت کاری ۱۲ ساعته تغییر داده اند! با اجرای این تصمیم ضد کارگری کیانمهر، عملاً

سپیده انقلاب، با حمله وحشیانه به تجمع و تظاهر دانشجویان، زنان، گروه های سیاسی در شهرها و در فضای دانشگاهها، ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی خود را نشان داده بودند. صحنه گردانی آخوند و پاسدار در تعزیرهای خیابانی و در مسجدها کار پنهانی نبود. به اصطلاح «سیاست ورزی» محافظه کارانه نیروهای حاضر در صحنه بود که از درک واقعیات عریان جاری غفلت می کرد و هجوم ارتجاع را می دید و نادیده می گرفت و با شکیبایی و تحمل، تماشاگر بی تفاوت آن می ماند.

خیلی زود، تعزیرهای خیابانی، جای خود را به دادگاه های آخوندی پشت بام مدرسه خیابان عین الدوله (ایران) داد که به نام انقلاب، دستگیر شدگان را به جوخه اعدام می سپردند. یکی از صدها صحنه یک نواخت آن «محکمه شرع»، نمایش محاکمه «پرویز نیکخواه» بود که خلخالی به اصطلاح «قاضی انقلاب»، پس از پرسیدن نام، اتهام او را ذکر کرد و از متهم خواست به قرآن سوگند یاد کند، نامه معروف اهانت به خمینی چاپ شده در روزنامه اطلاعات کار او نیست. و متهم پاسخ داد؛ به شرفم سوگند می خورم که هیچ رابطه با این نامه نداشته ام. ناگهان، «قاضی انقلاب» به جوش آمد و با بدزبانی دور از شأن انسانی، او را لامذهب و مستوجب مرگ اعلام کرد و به جوخه اعدام سپرد. در این به اصطلاح «دادگاه»ها، اثبات جرم مطرح نبود؛ چند حکم آماده ابلاغ از پیش در ذهن قاضی بود: محارب با خدا، کافر، طاغوتی! و با گسترش این نوع دادگاه ها در زندانها، پایه «دادگاه انقلاب» گذاشته شد. و «قاضی شرع» به عنوان دژخیم، جای دادگاه و قانون نشست. و کل دادگستری را گرفت.

همین کار را با دانشگاهها کردند. به امر آقای خمینی، شورای انقلاب فرهنگی تأسیس شد؛ و به تصفیه دانشگاهها، استادان و دانشجویان پرداخت. نظیر این پاداش را به دبیران و آموزگاران و شاگردان دبیرستانها دادند. پاسداران، و کمیته های مساجد، خانه گردی محلهها را دنبال کردند. آنها دنبال «ضد انقلاب» نبودند؛ از پی کسانی بودند که نیروی اصلی انقلاب به شمار می رفتند. و حالا که آقا در مقام «رهبری انقلاب» تسجیل شده بود، باید از سر راه برنامه های او محو می شدند. برنامهها از روز ورود آقا به تهران و رفتن به بهشت زهرا، معلوم شده بود: ایران باید صد و پنجاه سال به عقب بازمی گشت. به پیش از انقلاب مشروطه؛ به دوره رونق ناصرالدین شاهی - که مردم را شمع آجین در خیابانها می گرداندند - نوبت سرکوب کتابخوانها و تفتیش خانه اهل کتاب رسیده بود.

ایجاد نظام برده داری در شرکت ایران خودرو

یکی از کارگران ایران خودرو با سابقه ۲۰ سال کار به خبرنگار ما گفت: «در شرکت ایران خودرو که یکی از بزرگترین شرکت های خودروسازی خاورمیانه است نظام برده داری حاکم شده است و کارگران هیچ مدافع و نماینده ای ندارند و به هر بهانه ای کارگران را با ضرب و شتم و دستبند در محوطه شرکت بازداشت و به اتهامهای واهی با اینگونه پرونده ها به کلانتری و زندان و دادسرا تحویل می دهند. با اتهام هایی از قبیل اقدام علیه امنیت ملی و بر هم زنده نظم و اغتشاش در محوطه کارخانه حکمهای غیر قانونی برای این کارگران صادر می شود.

برای آزادی کارگر که محتاج روزمرگی خود می باشد جریمه نقدی بعد از طی سنوات زندان صادر می کنند. کارگرانی که هزاران مشکل دارند و دستمزدشان کفاف یک زندگی ساده را هم نمی دهد چگونه باید جریمه پرداخت کنند؟

این حرکت ها باعث ایجاد رعب و وحشت بین کارگران می گردد تا هیچ کارگری بابت حقوق پایمال شده خود نتواند اظهار نظری کند».

(نقل از خبرنامه ندای سرخ، شماره ۱۲۲، آذر ماه ۱۳۸۸ خورشیدی)

از چاه نفت، تا چاه چمکران!

حکومتی که سی سال پیش، ابتدا با یک «خدعه» و سپس با کودتا، بر انقلاب ایران مسلط شد؛ و دور خود با جامعه ایرانی حصار کشید، و به جعل جمهوری و دولت پرداخت، در ذات خود، سیاه و ضد آزادی و دشمن مردم است؛ و طی سی سال هرگز از قالب کودتا بیرون نیامده است. این اول بار نیست که در داخل حکومت، بر سرانتخاب «رئیس جمهوری»، کودتا شده است؛ کودتای نخست، پیوسته خودش را تکرار کرده تا به امروز رسیده است که دیگر، در هیچ ظرفی نمی گنجد!

هنگامی که در برابر مجموعه سازمان یافته نظام کشوری منبعت از انقلاب مشروطه ایران، آقای خمینی به سازمان دهی نیروی نظامی، دست زد؛ و جای زدودن ارتش، شهربانی، ژاندارمری، از آسیب های کودتای ۲۸ مرداد که سر سپردگی به خارج و تجاوز به قانون در خدمت به اقلیت حاکم بود، سپاه پاسداران انقلاب را تشکیل داد که تأسیس آن، از ابتدا در خدمت سرکوب نیروی انقلابی حاضر در صحنه بود، آشکار بود که اندیشه یی دیگر در سر دارد. «حزب الله» او، از همان

دژ را به سوی پیشروی سپاه برای تصرف قدرت، جلب کرد. تا آن زمان، تنها دست اندازی های اقتصادی سپاه، در ایجاد بندرهای قاچاق کالا، تأسیس شرکت های تجاری، حضور در مقاطعه های دولتی و انواع فعالیت های سودآفرین، مورد بحث بود ولی با توجه به محور اصولگرایان افراطی، که اهرم تجارت خارجی و مدار اقتصادی کشور بودند، فعالیت های سپاه خطری جدی به حساب نمی آمد. استیلای سپاه بر قدرت اجرایی کشور، به زودی نگاه ها را تغییر داد. حمله به سران قدیمی و دارای حق آب و گل بر دژ انقلاب اسلامی با سلاح افشاگری فساد آنها، از جانب رئیس جمهور و دنباله هایش، زنگ خطر را کشید. و این در زمانی بود که در تمام عرصه ها محور اقتصادی سپاه، زیر پای خود را محکم کرده بود.

در پایان دوره نهم ریاست جمهوری، چهارجبهه اصلی داخل دژ، رو به روی هم قرار گرفتند: رهبر خامنه یی، که خواسته ناخواسته، در رأس حمایت از احمدی نژاد؛ و درواقع زیر حمایت باند مسلط سپاه قرار داشت - و شبکه گسترده ائمه جمعه، شبکه بنیاد های گوناگون پا گرفته از اموال و دارایی های غارت شده در سال های دهه اول «انقلاب» - شبکه نهاد های گوناگون نظیر تبلیغات اسلامی مستقر در قم (با سابقه تفتیش عقاید) و نهاد اتحاد مدرسین حوزه در قم با زعامت چند مرجع تقلید نظیر یزدی و مصباح یزدی و سبحانی و... با نقش نظارت حکومتی بر حوزه، پایگاه جبهه احمدی نژاد - روحانیون مبارز، و حجت الاسلام محمد خاتمی با گروه احزاب اصلاح طلب، از مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و نهضت آزادی و گروه ملی - مذهبی و جبهه ملی ایران و حزب نوبنیاد حجت الاسلام کروبی، نهادهای دانشجویی دانشگاه های سراسر کشور، به عنوان جنبش اصلاح طلبی، جبهه اصلی مقابل احمدی نژاد - روحانیت مبارز و هیأت مؤتلفه، موافقان جبهه رهبری - هاشمی رفسنجانی و محسن رضایی، (از سرداران قدیم سپاه) مستقل و با گرایش محافظه کارانه به جبهه اصلاح طلب. و حوزه علمیه قم که برای کنار ماندن از جبهه گیری، از پیش با انتخاب رئیس مجلس از قم، تکلیف خود را روشن کرده بود: در جبهه اصول گرایان؛ اما دور از عرصه انتخاب رئیس جمهوری.

اصلاح طلبان، با تکیه به حمایت گسترده غیرخودی ها، شانس منحصر انتخابات بودند، اما، شب و تاریکی، پرده بر روی ثقل برنامه ریزی شده دولت کشید و صبح دستگاه دولتی و شخص رهبر، از پیروزی احمدی نژاد خبر دادند. و شورای نگهبان هم به تأیید

در مقام تئوریسین، «آقا» مردم ایران را به «خودی» و «غیر خودی» تقسیم کرد. مبنای این تقسیم، اول ذهنیت آخوندی امام بود. روزهای اول «رجعت»، به نزدیکانش توصیه می کرد آقازادگان را پیدا کنند. بعد اصل خودی ها از سوی او مطرح شد که مراحل مختلفی پیدا کرد.

اما، اگر حمله ارتش صدام به ایران نبود، تئوری امام شانس موفقیت نداشت: جنگ برای امام «نعمت» شد. و در هفت سال جنگ، که پشت آن، حامیان خارجی بودند، امام توانست سپاهش را در برابر ارتش و شهربانی و ژاندارمری علم و مسلط کند. و بساط آخوندی خود را مستقل و مسلط بر تمام شئون سازمانی نظام یافته کشور، بگستراند. کشتارهای جمعی زندانیان پس از پایان جنگ عراق، با حکم صریح امام، آخرین درس خشونت و قساوت بود که وی به بازماندگان و میراث خوارانش در حکومت داد. او به راستی از جان گرفتن یک قیام بعد از پایان جنگ نگران بود. و شبکه جنایتی که ترتیب داد، پس از مرگ او هم، پیوسته فعال ماند و در داخل و خارج ایران به شکار «ضد انقلاب» رفت.

تئوری «خودی و غیر خودی» مدار حکومتی شد که می خواست «انقلاب» خود را به خارج از ایران صادر کند. خودی ها در دژ قدرت، مستقر هستند و غیر خودی ها به اطاعت و تقلید از آنها محکومند. سی سال است که این روال تبعیض و آپارتاید بر ایران حاکم است. و قانون حاکم، سرکوب معترضان است؛ سرکوب تا سلب حق حیات. اما این اقتدار، از درون خود دچار مشکل است: خودی ها، که برخاسته از منطق قبیله یی هستند، طی سی سال رشد کرده اند؛ هرم قدرت واحد، با هرم های کوچک تر جنبی همسایه شده است؛ رقابت های درون دژ، تنوع یافته، و مبارزه بر سر قدرت، بالا گرفته است. در این مبارزه داخلی، بدنه نظامی از یک دهه پیش به رشدی رسیده است که می کوشد حرف اول را بزند - که تلفیقی است از «آخوند- تاجر- کلاه مخملی» و تا پیش از نمایش قدرت انتخابات دوره نهم «ریاست جمهوری» حضور سیاسی مستقل ابراز نمی کرد - این حضور، به دنبال دو دهه مبارزه داخلی درون بدنه نظامی - امنیتی و تصفیه تدریجی آن از گرایش های اصلاح طلبانه، هم در وزارت اطلاعات و هم در سپاه، که گاه بروز خونین داشت (نظیر حوادث منجر به مرگ فرماندهان و عناصر مهم سپاه، یا ترور ها و تصفیه های داخلی وزارت اطلاعات که به فلج ساختن جاریان و گریز سازگارا و تیم او از ایران انجامید) میسر گشت. پیروزی احمدی نژاد، در دوره نهم، نگاه های درون

امام راحل، فرصتی بود تا مردم ببینند اصولگرا و اصلاح طلب حکومت در بارهٔ مردی که با آن کولیبار سنگین جنایات تاریخی به گور سپرده شد، یک سان می اندیشند و ارزش هزاران کشتهٔ فرمان او و ده ها هزار قربانی سیاست جنگ افروزش در چشم آنها کمتر از «خس و خاشاک» رئیس جمهور منتخب است.

این در حالی است که توطئه چینی سرداران حافظ امنیت درست همان روزها در جنوب تهران، نمایش دستگیری یک خرابکار انتحاری را در یک «خانقاه» ترتیب می دهد و سردار «رجب زاده» به تفصیل می گوید چگونه این خرابکار را با آن همه لوله های مواد منفجره، که از خود آویخته، رام کرده است و خرابکار تنها فرصت یافته هنگام ورود به خانقاه، چند نفر را با گلوله مجروح کند. و برای آن که خشمش فرو افتد با اجازهٔ سردار چند نارنجک را در زیر زمین خانقاه منفجر ساخته است. بعد هم در خانقاه را مهر و موم کرده اند!

از برکات حکومت قرون وسطایی دینی و ولایی، و کودتای جدید آن، ایران با افقی سیاه، به سال نو، قدم می گذارد. افقی که رهبر خامنه یی و سرداران و فرماندهانش با جهل مرکبشان ترسیم کرده اند!

رضا مرزبان

سیاست خارجی آمریکا مافیایی است

شعارهای انتخاباتی اوپاما کاملاً توخالی بودند. «سوپر ستاره‌ی روشنفکری» نزدیکترین واژه‌ی است که نوآم چامسکی را در کشورهای انگلیسی زبان تعریف می کند. او فیلسوف زبان شناس و مبارز سیاسی یی است که شهرت آکادمیک او بر همه جا پرتو انداخته است؛ او از سوی روسای جمهور پذیرایی می شود، در گرد هم آیی‌های شورای عمومی سازمان ملل سخنرانی می کند، و یک توده‌ی عظیم شنونده در سطح جهان دارد. هفته‌ی گذشته که او در لندن سخنرانی داشت، جوانان هزار هزار تلاش می کردند بلیط پیدا کرده و در سخنرانی او شرکت کنند. این سخنرانی بطور زنده از اینترنت پخش می شد و بدنبال آن، زبان شناس آمریکایی ۸۰ ساله، به سئوالاتی جواب داد که از دورترین نقاط جهان، نظیر نوار زیر محاصره‌ی غزه برای او فرستاده می شد.

با اینهمه اینطور می نمود که بیشتر رسانه های غربی از چنین اتفاق بزرگی بی اطلاع مانده اند. چامسکی با وجودی که تیراژ کتابهای او به صدها هزار می رسد و هر جا که پا می گذارد دانشجویان برای دیدن و تماس با

پرداخت. و جنگ مغلوبه شد. جنگی که فاتح آن طراحان سپاه بودند و بازندگان آن، به ترتیب: رهبر، رفسنجانی، اصولگرایان، و مجموعهٔ اصلاح طلبان. موقعیت روحانیت مبارز هم به خطر افتاد.

سپاه، شبانه کودتا کرده بود و با چنان جسارت در آراء تصرف کرده بود که حتی نیاز به افشاگری اعتراض کنندگان نداشت. و حضور رهبر و شورای نگهبان هم در کودتای انتخاباتی سپاه آشکار بود. و در پاسخ اعتراض چند میلیونی مردم در تهران، سپاه و وزارت اطلاعات و بسیج به میدان آمدند و حوادثی آفریدند که یادآور فجایع نخستین کودتای خمینی در سرکوب مخالفان و مبارزان بود. بسیج کودتاگران چندان وسیع بود که از رهبر تا قوهٔ قضائیه را پشتیبان خود داشت. و طبیعی بود که هاشمی رفسنجانی و محسن رضایی جا خالی کنند.

اما، مردم که به صحنه آمده بودند، شش ماه است عرصه را بر کودتاگران تنگ کرده اند و در این فاصله چهرهٔ کریه کودتاگران و نیاتشان هر روز بیشتر از پرده بیرون می افتد. پشتیبان کودتا در قم، شبکهٔ مصباح یزدی است که پرچم ظهور امام زمان را به دوش احمدی نژاد گذاشته و فرصت میدان داری پیدا کرده است. و گروه قاضی های «مدرسهٔ حقانی» که نظیر مصباح عطش ریختن خون دارند. از آغاز حمله و سرکوب جدید، جای مقامات دولتی، این سرداران و فرماندهان سپاه هستند که هر روز سیاست کشور را در خارج و داخل اعلام می کنند. و در عمل همان طور که خواسته بودند، وزارت کشور، وزارت دفاع و وزارت اطلاعات را به دست گرفته اند. و کسانی نظیر وزیر علوم و معاون او و وزیر آموزش، طرح های ارتجاعی تهیه شده در گسترش بسیج را هم زمان می کوشند در آموزش ابتدایی و در دانشگاه های زیر پوشش ناظران حوزهٔ علمیة قم، جاری سازند، تا شاید با شست و شوی مغزی و ارعاب سازمان یافته، مسیر تاریخ را تغییر دهند.

کودتاگران از پیروزی کودتا چنان مغرور شده اند که رئیس جمهورشان پندارهای مالیخولیاییش را به نام دولت ایران به اروپا و آمریکا می برد و می خواهد چاه چمکران را جای چاه نفت با خارجی ها معامله کند! پیروزی جدید این سرداران آلیاژ «آخوند - تاجر - کلاه مخملی»، به آنها شور حادثه آفرینی داده است. و در راهی که پیش گرفته اند، عبور از رهبر یا به آتش کشیدن منطقه، چندان نامتعارف نمی نماید. احمدی نژاد، در رقابت با شاه که به سران غرب درس مملکت داری می داد، در کار تهیهٔ صادر کردن امام زمان به سراسر دنیا است.

نمایش تظاهرات مسخرهٔ اعتراض به پاره شدن عکس

او اما در گفت و گو های رو در رو گرم و خودمانی است و تنها سنگینی مختصر گوش او گاهی ایجاد مشکل می کند. چامسکی توضیح می دهد که او پس از سه سال و تازگی بدنبال درگذشت همسر خود در دسامبر گذشته دوباره به سفر کردن پرداخته است. او در سه سال گذشته از همسر خود کارول که او نیز استاد زبان شناسی و مبتلا به سرطان بود پرستاری می کرد. چامسکی با وجود اینکه وضع مالی خوبی دارد اما رویارویی بیواسطه با بی عدالتی ها و مخارج سرسام آور پزشکی در آمریکا، یعنی معضلی که هنوز در آن کشور به قوت خود باقی است، او را آشکارا خشمگین می سازد. او می گوید، «اورژانس های همگانی مکان های وحشیانه بی هستند، بهداشتی در میان نیست، و همان منافع مالی بی که سیاست خارجی آمریکا را به پیش می راند حدود اصلاحات اجتماعی در کشور را تعیین می کنند. در هر سه طرح پیشنهادی بهداشت همگانی که در حال حاضر زیر دست او باماست، انتخاب بیمه های همگانی گنجانده شده است و این چیزی است که به نسبت دو به یک مورد تایید عامه است اما به گزارش نیویورک تایمز برای آن حمایت سیاسی وجود ندارد. منظور آنها از حمایت سیاسی، پشتیبانی شرکت های بیمه و داروسازی است.» چامسکی می گوید، «و حالا انسیتوی نفت آمریکا مصمم شده است که از موفقیت صنعت بیمه در نابود سازی طرح بهداشت همگانی درس گرفته و از همان مدل برای از میان بردن هر امیدی به کنفرانس جهانی تغییر آب و هوا در شهر کپنهاگ، و راهکار های آن بهره برداری کند». بنظر او از همان روزی که جمهوری در آمریکا پا گرفت، در طول تاریخ تنها شکل ظاهری قدرت عوض شده است. جیمز مدیسون همیشه اصرار داشت که «دولت باید مدافع منافع اقلیت ثروتمند در مقابل اکثریت باشد».

چامسکی از فعالیت های انتخاباتی او باما در ایالت هایی که معلوم نبود به کدام سو رای خواهند داد، پشتیبانی می کرد اما ریاست جمهوری او را چیزی بیش از «یک بازگشت مختصر بسوی مرکز»، و دنباله ی غیر قابل انکار سیاست خارجی بوش در دوره ی دوم ریاست جمهوری او، نمی داند. «دوره ی اول ریاست جمهوری بوش بکلی خارج از طیف بود و در نتیجه محبوبیت آمریکا به تاریخی ترین نقطه نزول خود رسید. کسانی که کشور را می چرخاندند از این وضع ناراضی بودند». چامسکی از تغییر عقیده ی مردم جهان، خصوصاً مردم کشور های جهانی سومی نسبت به او باما، و دلسردی

او هجوم می آورند، اما در آمریکا، صرفنظر از مجله ها و وب سایت های مترقی، ندرتاً در رسانه ها از او سخنی بمیان می آید و یا با او گفت و گویی صورت می گیرد. البته یافتن دلیل این کم محلی کار مشکلی نیست. چامسکی برجسته ترین مخالف آمریکایی نقش امپریالیستی ایالات متحده در سطح جهان است و از دوران ویتنام تاکنون اندیشه ی عمیق و جایگاه اجتماعی خود را در بست در خدمت افشا و زیر فشار گذاشتن آن بکار گرفته است.

چامسکی نیز بمانند برتراند راسل انگلیسی، که تا روز مرگ خود در سن ۹۷ سالگی علیه جنگ های غربی فریاد می کشید، پرستیژ آکادمیک خود را در راه مبارزه ی بی امان علیه بربریت کشور خود در سرزمین های دیگر بکار گرفته است. چامسکی اما در مقایسه با برتراند راسل که به طبقات اشراف تعلق داشت از یک خانواده ی کارگر یهودی آمده است که زمانی از پاکرام های روسیه تزاری گریخته و در آمریکا پناه جسته بود. بنابراین جای تعجب نیست اگر پاداش او همیشه یا مورد اتهام قرار گرفتن و بدگویی، و یا عموماً توطئه ی سکوت بوده است. جالب اینجاست که در همان حالی که یک چهره ی بسیار کم اهمیت تر نظیر برنارد هنری-لوی، یک «آتالانتی-سیست» فرانسوی طرفدار نزدیکی های سیاسی به آمریکا، چه در کشور خود و چه در خارج به آسمان برده می شود، چامسکی و محبوبیت واقعی او به انکار و سکوت برگزار می شود. بی دلیل نیست که کتابهای چامسکی در زندان گوانتانامو ممنوع هستند. چامسکی در واقع بهترین مثال کتاب دهه ی ۱۹۹۰ خود بنام «مخالفت های اختراع شده» است که در آن به شرح مدل ها و روش های سانسور و فیلتر عقاید مخالف در رسانه های غربی می پردازد. اما همانطور که چامسکی خود اول بار اشاره کرده است، به حاشیه رانده شدن مخالفان در سیستم های غربی، در مقایسه با وحشیگری هایی که بر مخالفین و مبارزین در کشور های خاورمیانه یی، و حکومت های همیار آمریکا در آن منطقه می رود، هیچ است.

ملاقات ما در فاصله ی بین دو سخنرانی او صورت گرفت؛ برنامه ی سخنرانی های او چنان فشرده است که حتی آدمی با نصف سن او را نیز از پا می اندازد. سخنرانی های او در پشت تریبون بدون هیاهو و خشک هستند و او عموماً بدون اینکه لحظه یی بایستد و نفس تازه کند به مناطق مختلف جهان و درگیری های آنها نظر می کند و آبشاری از منابع و نقل قول هایی جاری می کند که اکثراً از آرشیو های خود دولت آمریکا و رهبران آن بدست آورده است.

که سیاست های یک جانبه‌ی آمریکا در خاورمیانه ضرری برای آنها ندارد، صرفنظر از اینکه چه خطراتی می‌تواند برای دیگران داشته باشد.

چامسکی بارها از سوی جناح چپ بخاطر تأکید نهادن بر وزنه و قدرت عظیم آمریکا و در نتیجه اشاعه‌ی بدبینی و بی‌عملی در مقابل آن، و نیز کوتاهی در پیوند دادن فعالیت های خود با جنبش های اجتماعی و کارگری، مورد انتقاد قرار گرفته است. او بی‌تردید شخصیت خاص خود را دارد و بعضی از عقاید او خارج از قاعده می‌نماید. من از جمله، حیرت کرده بودم از اینکه او تجربه‌ی ویتنام را به رغم شکست مفتضحانه‌ی آمریکا در سال ۱۹۷۵، یک پیروزی استراتژیک برای ایالات متحده ارزیابی می‌کرد. او در جای دیگر از حق آزادی بیان کسانی که وقوع هولوکاست را نفی می‌کنند دفاع کرده و جنجال و انزجار بسیاری را برانگیخته بود. او خودش را آنارشیست و یا سوسیال-آزادیخواه می‌داند اما بیشتر اوقات به لیبرال های چپ بیشتر شبیه است. شاید به همین دلیل است که خشم آمریکایی های لیبرال میانه رویی را برمی‌انگیزد که دوست ندارند از نقطه نظرهایشان برای رسیدن منطقی به چنین نتیجه‌گیری‌هایی استفاده شود.

با اینهمه، مرد هشتاد ساله‌ی که از دهه ۱۹۳۰ در جنبش چپ فعال بوده است، سر زنده بنظر می‌رسد. او از حامیان سرسخت موج تغییرات پیشروانه‌ی است که کشور های آمریکای جنوبی را در طول دهه گذشته در خود گرفته است. «یکی از انتقادات لیبرال ها به بوش بی‌توجهی او به آمریکای جنوبی بود. این بهترین اتفاقی بود که برای آن منطقه افتاد». او معتقد است که امروز محدودیت هایی بر امپراتوری اعمال شده که در گذشته وجود نداشت. آنها نتوانستند مثل کندی در دهه‌ی شصت سلاح شیمیایی بکار ببرند و یا با ب-۵۲ های خود کشور را یکپارچه زیر بمباران بگیرند. او حتی بطور مشروط امیدوار است که اینترنت راهی به شکستن انحصار کمپانی های رسانه‌ی بی باز کند.

اما در برابر این اتهام چه عکس‌العملی می‌توان نشان داد که می‌گوید، چامسکی یک ضد آمریکایی است که فقط قادر است جنایت های کشور خود را ببیند و جنایت هایی را که دولت های دیگر در سراسر جهان مرتکب می‌شوند نادیده می‌گیرد. او در مقابل چنین پاسخ می‌دهد: «آنتی-آمریکانیسم یک مضمون خالص سرکوبگرانه است. حتی تصور چنین چیزی هم ابلهانه

آنها از دیدن تغییرات ناچیزی که او باعث شده است، حیرت می‌کند. «شعارهای انتخاباتی و امیدها و ایجاد تغییر، تماماً تهی بود. او نسبت به جنگ عراق انتقاد اساسی نداشت و آنرا صرفاً یک اشتباه استراتژیک خوانده بود. آیا این واقعیت که کوندولیزا رایس سیاه پوست بود او را هم‌درد مردم کشور های جهان سوم و مشکلات آنها می‌ساخت؟»

بعقیده‌ی این مبارز باسابقه، حمله‌ی آمریکا به افغانستان «یکی از ضداخلاقی‌ترین کارهای تاریخ مدرن بود که باعث اتحاد عمل جهادیون به دور القاعده، اوج گرفتن ناگهانی اعمال تروریستی شد، و در جایی که اولویت اصلی با امنیت مردم (افغانستان) نیست، یک دیوانگی کامل بود». او از جمله کسانی است که معتقد است که امنیت مردم افغانستان برای آمریکا اهمیتی ندارد. او می‌گوید، «دولت ها نماینده‌ی اخلاق نیستند» و معتقد است امروز که اوباما به جنگ در افغانستان شدت بیشتری بخشیده است، بهتر روشن می‌شود که اشغال آن کشور در رابطه با اعتبار ناتو و قدرت نمایی آمریکا در سطح جهان بوده است. چامسکی همیشه این مضمون آخر را در مورد امپراتوری آمریکا تکرار می‌کند. او دلیل می‌آورد که از اوایل دهه ۱۹۴۰ که مقامات آمریکایی نقشه‌ی «میدان وسیع»، و استراتژی تسلط آن کشور بر جهان را فرموله‌بندی کردند، راهنمای عمل تمام دولت های بعدی همیشه «اصل مشخص مافیایی و پدرخوانده‌ها بود که بر اساس آن هیچ نوع مخالفی تحمل نمی‌شود. این مشخص‌ترین وجه سیاست آمریکاست». در چنین ذهنیتی «ایستادگی مثبت» باید سرکوب شود، حتی اگر مانند محاصره اقتصادی کوبا، به ضرر تجارت خودی تمام شود.

او شکاف میان منافع گردانندگان کشور و عامه را نیز توضیح می‌دهد و به نمونه‌ی حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل، و مخالفت سی ساله با طرح بوجود آوردن دو کشور در فلسطین اشاره می‌کند. دلیل این امر نه بخاطر قدرت بالای لابی اسرائیل بلکه بخاطر ارزش استراتژیک تجاری و موقعیت آن در منطقه، و تامین نفوذ آمریکا در خاورمیانه است. «حتی در دهه ۱۹۵۰، آیزنهاور نگران موج نفرت مردم در جهان عرب، و قضاوت آنان نسبت به آمریکا بعنوان حامی دولت های خشن و سرکوبگر، در ازای دستیابی به نفت آنها بود.» او می‌گوید امروز نیم قرن بعد، شرکت هایی نظیر لاکهید-مارتین و موبیل-اکسان اوضاعشان براه است چرا

آدم کشان حکومتش افزود.

مصلح زمانی در سن ۱۷ سالگی به جرم بیرون بردن دوست دخترش از شهر سنندج و داشتن رابطه جنسی توسط نیروهای نظامی و بسیج سپاه پاسداران دستگیر شد. نیروهای انتظامی این نوجوان را مورد شکنجه و آزار قرار دادند. برایش پرونده سازی کردند، متهم به شرارت در بلاد اسلامی شد، حکم اعدام برایش صادر گردید، بدون وکیل مدافع حکمش توسط شعبه ششم قوه قضاییه جمهوری اسلامی مورد تایید قرار گرفت.

جمهوری اسلامی و قاضی های جنایت کارش شش سال مصلح را در حبس و سلول نگه داشتند و سرانجام اعدامش کردند.

اخبار روز: پنجشنبه ۲۶ آذر ۱۳۸۸ - ۱۷ دسامبر ۲۰۰۹

گریزی نیست!

این دردهای مشترک ما را به هم پیوند می دهد و صدای آزادی و دادخواهی رساتر می شود

۴۶ ساعت زندگی مشترک در بند (از ۵ بعد از ظهر

شنبه ۱۴ آذر تا ۳ بعد از ظهر دوشنبه ۱۶ آذر)

شنبه حدود ساعت ۵ وارد پارک لاله شدم. یکی از دوستان قدیمی را دیدم و با هم مشغول قدم زدن شدیم. از ابتدای پارک وضعیت غیرعادی بود و ماشین های گشت و لباس شخصی همه جای پارک را اشغال کرده بودند ولی امنیتی کردن پارک لاله و سایر پارک ها را قبلاً نیز دیده بودیم و به همین دلیل خیلی عادی به راه خود ادامه دادیم. در خیابان اصلی پارک، خوشک به سمت بالا قدم می زدیم که دو ماشین ون را در حال خروج از پارک دیدیم ولی مشخص نبود که درون آن ماشین ها کسی دستگیر شده یا نه، چون شیشه ماشین ها سیاه بود. به میدان آب نما نزدیک شدیم و مردانی ایستاده، نشسته و در حال حرکت بودند. تعداد آنها زیاد بود و می شد حدس زد که لباس شخصی باشند ولی این احتمال را می دادیم که مردم عادی نیز در میانشان باشند. دیگر یقین حاصل کردیم که اوضاع کاملاً غیرعادی است ولی نمی توانستیم عکس العملی از خود نشان دهیم و به راهمان ادامه دادیم. به میدان آب نما رسیدیم. چند ماشین دور میدان بود یکی سمت چپ و یکی سمت راست، مردانی با لباس شخصی در وسط میدان ایستاده بودند و به ناگاه مردی با دوربین اش شروع به فیلم برداری کرد. ما بی توجه به راه خود

است. مسلم است که تو جنایات دیگران را انکار نمی کنی اما مسئولیت اخلاقی تو در درجه اول در قبال کارکرد شخص تو و چیزهایی است که میتوانی برای آن کاری بکنی. این همان تهمتی است که شاه آهاب، نماد زشتی در انجیل، به عالیجاه پیغمبر زد و به او گفت: تو چرا از اسرائیل متنفری؟ آهاب خودش را با جامعه یکی نشان می داد و هر انتقادی از دولت را انتقاد از جامعه تصویر می کرد».

چامسکی مثال گویایی آورده است. او آدمی است که فروتنی خود را از عمق دانش خود بدست آورده است و بر چنین تملقاتی می تازد اما در سنت های تورات و انجیل و تضاد میان پیامبران و حکمرانان، هیچکس شک ندارد که جایگاه چامسکی کجاست و نماینده ی چیست. (نقل از دوستان لوموند دیپلماتیک) - چهار شنبه ۹

دسامبر ۲۰۰۹

نوشته: سیماس میلنه - برگرفته از سایت روزنامه

گاردین - بازگردان: لقمان تدین نژاد

اعدام مصلح زمانی

منابع مستقل خبری از اعدام مصلح زمانی که در سن ۱۷ سالگی به جرم رابطه ی عاشقانه دستگیر شده بود، خبر داده اند. از سوی مقامات رسمی هنوز این خبر تایید نشده است.

به گزارش مرکز اطلاع رسانی اتحادیه خانواده فعالین دربند کورد صبح روز پنجشنبه، مصلح زمانی همراه ۴ نفر دیگر در زندان دیزل آباد کرمانشاه اعدام شد. این جوان سنندجی در سن ۱۷ سالگی به اتهام داشتن رابطه ی نامشروع با دوست دخترش، بازداشت شده بود. حکم اعدام وی ابتدا در دادگاه سنندج صادر و سپس در دیوان عالی تأیید شد. علی رغم رضایت نامه ی دوست دختر و خانواده ی وی دستگاه قضایی بر اعدام این جوان ۲۰ ساله ی کرد اصرار ورزید.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر ایران نیز روز پنجشنبه اطلاعیه ای به قلم آزاد زمانی منتشر کرده که در آن آمده است: جمهوری اسلامی امروز پنجشنبه ۲۵ آذرماه ساعت چهار صبح مصلح زمانی را در زندان دیزل آباد کرمانشاه اعدام کرد.

جمهوری اسلامی با وجود تلاش های گسترده و اعتراضات در داخل و خارج از کشور برای نجات جان مصلح زمانی سرانجام جنایت دیگری به کارنامه سیاه

را از همدیگر جویا شدیم و معلوم شد که دقیقاً همه را به همین شکل و با دروغ و نیرنگ و از مکان های مختلف پارک؛ از خیابان اصلی، از کنار دستشویی، از روی نیمکت ها، از خیابان های فرعی، و هر کجا که خانمی را دیده بودند دستگیر کردند. هر کدام از مأمورها که وارد اتاق می شدند علت دستگیری خود را جویا می شدیم و با این جواب مواجه می شدیم که «ما هم نمی دانیم، ما که شما را دستگیر نکرده ایم». بعد از مدتی ما را تک تک به اتاق دیگری بردند و به شکلی غریب که تا به حال نه دیده و نه شنیده بودیم توسط مأموران زن تفتیش بدنی شدیم. گفت «بلوز و لباس زیرتان را بالا بزنید و پشت به ما کنید و شلوارتان را پایین بکشید و بنشینید و بلند شوید». از اینکار امتناع کردم و گفتم قصد تجاوز که ندارید؟! گفت «این دستور است و فقط می خواهیم داخل لباس تان را کنترل کنیم». روسری، شال، جوراب و هر چه را که احتمال می دادند بتوانیم با آن خودکشی کنیم از ما گرفتند. گفتم نگران نباشید، ما خیال خودکشی نداریم ما زندگی را خیلی دوست داریم و هنوز کارها داریم که بایستی انجام دهیم. گفتند «ما مأموریم و معذور!» و دایم این جمله را تکرار می کردند. و دوباره ما را به اتاق قبلی فرستادند. بعد از مدتی دو تا دوتا ما را صدا کردند و گفتند که می خواهند چند سؤال و جواب کنند و به اتاق بغلی بردند. وقتی برگشتند فهمیدیم از آنها بازجویی کرده و فیلم گرفته اند. سپس تصمیم گرفتیم که از این کار امتناع کنیم چون دلیلی ندارد که از ما فیلم برداری کنند. گفتند می خواهیم برای قاضی بفرستیم و قاضی تصمیم بگیرد. گفتیم قاضی اینجا بیاید و رو در رو صحبت می کنیم. هر چه اصرار کردند ما زیر بار نرفتیم. بعد از مدتی گفتند که می خواهند انگشت نگاری کنند و باز چند نفر را بردند و بقیه تصمیم گرفتیم که از این کار هم امتناع کنیم چون دلیلی برای انگشت نگاری نبود. خیلی مسخره بود که ما را در حال قدم زدن در پارک دستگیر کرده بودند و حالا نیز می خواستند برایمان پرونده سازی کنند. بالاخره با مقاومت ما از این کار هم صرف نظر کردند.

بعد از مدتی کیف و موبایل هایمان را تحویل گرفتند و روسری هایمان را دوباره به ما دادند که سرمان کنیم و به طبقه بالا برویم. یک اتاق کنفرانس بزرگ بود و میزی پشتش و خواستند که دور آن بنشینیم. چند نفر مأمور مرد با لباس شخصی نیز در میز پشتی نشسته

ادامه دادیم و خواستیم از میانشان عبور کنیم که یکی از آنها گفت: یک فرم نظرسنجی است و می خواهیم آن را پر کنید. پرسیدیم فرم نظرسنجی برای چی؟ گفت چیزی نیست فقط می خواهیم نظر شما را راجع به موضوعی بدانیم. ما را به سمت ماشین ون بردند و چند خانم چادری نیز دوره مان کردند. پرسیدیم قضیه چیست؟ آنها گفتند هیچ، فقط چند سؤال داریم! با دروغ و نیرنگ ما را سوار ماشین کردند. ما هر چه اعتراض کردیم نتیجه ای نداد. در ماشین دو نفر خانم هم نشسته بودند و آنها نیز تصور می کردند که فقط سؤال و جوابی در کار است و گفتند چیزی نیست سوار شوید. چند نفر دیگر را نیز سوار کردند و ماشین پر شد و به راه افتاد. ما دایم اعتراض می کردیم که این کار شما دزدی انسان است. آخر به چه دلیل ما را دستگیر کرده و می برید؟ به کجا می برید؟ و مأمورین زن می گفتند که می خواهیم همین نزدیکی ها ببریم و چند سؤال از شما بکنیم. ابتدا فکر کردیم که به کلانتری همان محل می برند و بعد فکر کردیم شاید می خواهند ما را جایی دور از پارک پیاده کنند. شاهی می گفت «قبلاً هم شده بود که در پارک قدم می زدیم و نیروهای امنیتی حضور داشتند و ما از جلویشان رد می شدیم و کاری نداشتند. بخصوص در چند هفته قبل دقیقاً همین حالت پیش آمده بود. آن روز وقتی به میدان آب نما رسیدیم باز به همین شکل ردیفی ایستاده بودند و راه را سد کردند و ما را به زور به خیابان های فرعی فرستادند و تا بیرون پارک ما را بدرقه کردند و ما هم از خیابان وصال پیاده به سمت درب جنوبی پارک حرکت کردیم و...»

بالاخره به بازداشتگاه وزرا رسیدیم و تعجبمان بیشتر از این بود که چرا ما را به آنجا برده اند. در داخل پیاده مان کردند، سپس به طبقه پایین بردند و دیدیم که خانم های دیگری را نیز به همین شکل دستگیر کرده و به آنجا آورده اند. بعد از ما نیز خانم هایی را آوردند. بیشتر خانم ها میانسال و سن بالا بودند و چند دختر جوان نیز در میان ما بود. آنها خیلی ناراحت بودند و بی تابی می کردند. جمعاً ۲۸ نفر خانم بودیم و ظاهراً یک نفر آقا را نیز از پارک دستگیر کرده بودند. ساعتی ما را در آنجا به حال خود رها کردند و ما توانستیم با موبایل هایمان با خانواده های خود تماس بگیریم و هر کسی که نیاز به دارویی داشت به خانواده اش اطلاع داد. هیچ کدام همدیگر را نمی شناختیم ولی خیلی زود با هم آشنا شدیم و شروع به صحبت کردیم و شکل دستگیری

استفاده از داروها را اجازه دهد. ما را به طبقه بالا بردند و در آنجا نشاندهند و گفتند که منتظر بمانید. سپس یکی آمد و گفت شماها که سن بالاتری دارید و بیمار هم هستید، می‌توانید با گرو گذاشتن کارت ملی و یا شناسنامه خود و همچنین کارت یکی از وابستگان خود، موقتاً به خانه بروید و برای دادگاه خبرتان می‌کنیم. چشمم به مردی افتاد که در اتاق کنفرانس پشت سر من نشسته بود. گفتم بالاخره به ما نگفتید که به چه دلیل ما را دستگیر کرده‌اید؟ کسی نمی‌خواهد پاسخ ما را بدهد؟ گفت: برخی از شما را به اشتباه دستگیر کرده‌اند ولی برخی هر هفته به آنجا می‌روید و می‌خواهید شلوغ کنید. گفتم مگر مردمی که به پارک و یا خیابان می‌روند چه می‌خواهند؟ مگر رفتن به خیابان، پارک، سر خاک و یا مکان‌های عمومی دیگر جرم است؟ مگر بسیاری از مردم پس از انتخابات چه می‌خواستند؟ جز این که می‌گفتند رأی من کو؟ گفت: مسأله فقط آمدن در پارک و یا در خیابان نیست، مشکل زمانی است که اموال عمومی را تخریب می‌کنند. گفتم: خودتان بهتر می‌دانید که مردم هیچ وقت اینکار را نمی‌کنند. مردم حق‌شان را می‌خواهند. بالاخره رفتیم و منتظر نشستیم. سپس یکی آمد و گفت شما که می‌گویید رأی من کو، بیایید و به پایین بروید. شما نایستی به خانه بروید. بلند شدم و راه افتادم. من را به مأمور زنی تحویل دادند. گفتم من که نگفتم رأی من کو؟ من اساساً رأی نداده‌ام. او در پله‌ها گفت تو نمی‌توانی جلوی زبانت را بگیری، خوب هیچ نمی‌گفتی و به خانه‌ات می‌رفتی. گفتم مگر می‌شود هیچ نگفت و خفقان گرفت. پس بقیه چه می‌شوند. آن دختران جوانی که اصلاً روح‌شان هم از برنامه‌های پارک مطلع نبوده است چه می‌شود؟ پایین هم که آمدم مأمور زن دیگری گفت من خودم به موسوی رأی داده‌ام و همه اینها می‌دانند، ولی با خراب کردن اموال عمومی مخالفم. گفتم یعنی تو این را نمی‌دانی که خراب کردن اموال عمومی کار مردم نیست، مردم تنها کاری که می‌کنند سطل‌های زباله را آتش می‌زنند و آنهم برای برای محافظت از گازهای اشک‌آوری است که شما مأمورین به میان مردم می‌اندازید. خودتان خوب می‌دانید که این کارها به دست خود مأمورین (لباس شخصی و یا سایر مأمورین) انجام می‌شود. من به چشم خودم در خیابان نواب دیدم که نیروهای گارد ویژه راه افتادند و شیشه‌های یک ساختمان را می‌شکستند.

بودند و چند پسر جوان قلدر هم دور و بر ما می‌چرخیدند. برگه‌هایی جلوی ما گذاشتند و گفتند که آن را تکمیل کنیم. یکی از دستگیرشدگان از نوشتن امتناع کرد و گفت من چیزی را پر نمی‌کنم و گفت شما بدون اینکه دلیل دستگیری ما را بگویید از ما می‌خواهید چه چیزی را پر کنیم؟! من اسم و فامیل‌ام را نوشتم ولی شک داشتم که پر کردن برگه درست است یا نه. سؤال‌ها را مروری کردم و دیدم چیز مهمی نیست و هیچ تعهد و تضمینی در میان نیست و با پاسخ‌های بلی و خیر و بدون تفصیل پاسخ دادم. در این برگه ابتدا مشخصات عادی فردی را خواسته بودند و سپس چند سؤال. بیشتر سؤال‌ها حول این مسأله بود که در پارک چه می‌کرده‌اید؟ علت دستگیری‌تان چه بوده است؟ در جریان‌های اخیر کسی از خانواده شما کشته شده است؟ و در انتها نیز نوشته بودند که از قاضی چه درخواستی دارید. نوشتم «من می‌خواهم که علت دستگیری خود را بدانم و همچنین نسبت به این شیوه دستگیری شکایت دارم و انتظار دارم که قاضی به این امر رسیدگی کند». بعد از اتمام این مرحله از بازجویی، ما را دوباره به پایین بردند.

ما را به داخل سلول‌های سمت چپ جای دادند. در یک سلول که بزرگ تر بود، حدود ۱۶ نفر و در دو سلول دیگر که کوچکتر بود در هر کدام ۷ نفر جای گرفتیم. ما را به داخل فرستادند و درب سلول‌ها را برویمان بستند. با هم مشغول صحبت بودیم و نگران از آینده‌ای که هیچ از آن نمی‌دانستیم. همه ناراحت و عصبانی بودیم بخصوص از شیوه دستگیری و دروغ‌هایی که از ابتدا تا به انتها تحویل‌مان داده بودند. چند دختر جوان نیز خیلی ناراحت بودند و می‌گفتند که ما به خانواده‌هایمان چه بگوییم. ما فقط داشتیم از پارک عبور می‌کردیم. چند خانم سن بالا نیز در میان ما بودند مابین ۶۰ تا ۷۵ سال. البته بیشتر ما سن بالای چهل سال و نزدیک به ۵۰ سال داشتیم و بنده که ۵۱ ساله‌ام. بالاخره کمی آرام گرفتیم. یکی از هم‌سلولی‌ها، شعر زیبایی را خواند. من هم شروع به خواندن کردم و بقیه هم سلولی‌ها نیز با هم شروع به خواندن ترانه‌های قدیمی کردیم و به یکدیگر روحیه می‌دادیم.

بعد از مدتی در سلول باز شد و چند تایی را که سن بالاتر داشتند و یا داروهایشان را خانواده‌شان آورده بودند صدا کردند و به بیرون بردند. داروهای من را نیز تحویل دادند. دکتری آمده بود که ما را معاینه کند و

هستیم؟! ساکت ماند و خجالت کشید. گفتیم صبحانه و چای نمی‌خواهید به ما بدهید؟ دیشب گفتید جزو لیست نبوده‌اید، حالا چی؟ بالاخره مقداری نان و مربا آوردند ولی هنوز از چای خبری نبود. تا ۲۲ ساعت چای و آب خوردن ندادند و گفتند که می‌توانید از آب دستشویی استفاده کنید. لیوان نیز در اختیارمان نگذاشتند و ما با چند شیشه آب که در اختیار چند نفر بود آب می‌خوردیم. صبح درب سلول‌ها را باز گذاشته بودند و فقط می‌گفتند که از سلول‌هایتان بیرون نیایید. تا نزدیکی های ظهر صبر کردیم. همان نگهبان آمد و گفت که قاضی حکم داده است که تا فردا صبح بایستی منتظر بمانید و فردا وضعیت تان روشن می‌شود. همه صدایشان بلند شد و بسیار ناراحت و شاکی بودند. گفتند در یک بازداشتگاه موقت حداکثر می‌توان ۲۴ ساعت نگهداشت. چرا دیشب قاضی نیامده است؟ و خواستیم که حکم قاضی را بیاورد تا ببینیم و او هم مجبور شد رفت و حکم قاضی را که لیست زندانیان نیز در زیر آن بود آورد و به ما نشان داد. سپس ما تصمیم گرفتیم که تا فردا هم صبر کنیم، چون امروز عیدشان بود و بایستی به سور و ساتشان بپردازند. ما در داخل و خانواده‌هایمان در بیرون انتظار می‌کشیدیم. برخی که هیچ اطلاعی از اصل ماجرا نداشتند خیلی بی‌تابی می‌کردند، بخصوص چند دختر جوان که تا به حال هیچ چیزی از مادران عزادار نشنیده بودند. ما تلاش می‌کردیم که روحیه همدیگر را حفظ کنیم و مرتب شعر و ترانه و آواز می‌خواندیم، از شاد گرفته تا غمگین. بالاخره توانستیم این دختران را نیز آرام کنیم. روحیه‌ها اکثراً بالا بود با اینکه فکر می‌کردند که آنها را بی دلیل آورده‌اند. برای خیلی از ما مهم بود که بیرون چه خبر است و چقدر از ما حمایت می‌شود. خبرهایی که می‌رسید گاهی می‌گفتند که بیرون شلوغ است و همگی خوشحال شده و روحیه می‌گرفتیم و گاهی می‌گفتند که خبری نیست و ناراحت می‌شدیم. همه انتظار داشتیم که به غیر از خانواده‌های خودمان، مادران داغدار و سایر مادران و همچنین فعالین حوزه زنان، دانشجویان و سایرین نیز از ما حمایت و این دستگیری را محکوم کنند. ولی بعداً مطلع شدیم که فقط تنی چند به صورت فردی حمایت کرده و یا در آنجا حضور یافته‌اند و یا فقط به عنوان یک خبر آن را در برخی سایت‌ها درج کرده‌اند. اگر پیگیری و پایداری و حمایت مستمر خانواده‌های ما نبود، شاید همچنان در زندان بودیم. یکشنبه

من را به سلول اولی که بزرگتر بود انداختند و کلی هم با این دوستان آواز خواندیم. هنوز یکی از دختران جوان گریه می‌کرد و به راحتی نمی‌شد او را آرام کرد. بعد از مدتی ما را به سلول‌های سمت راست بردند. راهروی سمت راست دارای ۱۲ سلول (حدود ۲×۲) و یک دستشویی با دو توالت و در حقیقت یک توالت قابل استفاده بود. هر چند تای ما را داخل یک سلول انداختند و درب‌های آهنی را برویمان بستند و قفل کردند. در هر سلول حدود ۸ نفر به صورت کتابی جای گرفتیم. به ما شام هم ندادند و گفتند که جزو لیست نبوده‌اید و از فردا به شما غذا داده خواهد شد. ولی چند تن از خانواده‌ها برای زندانی خود غذا گرفته بودند و آن غذاها را با هم خوردیم. از شیشه‌های نوشابه و یا دوغ هم برای خوردن آب استفاده می‌کردیم. اتاق‌ها که موزاییک شده بود را با پتوی سربازی فرش کردیم و رویمان نیز از همان پتوها انداختیم و شب را به صبح رساندیم. تا صبح درب سلول‌ها قفل بود. خیلی از ما مشکل داشتیم و مجبور بودیم که شب هم به دستشویی برویم ولی اجازه نمی‌دادند. حتی رعایت مادری ۶۰ ساله که مرض قند داشت را نکردند. او به خاطر همراهی با دخترش مانده بود. شب اول به سختی گذشت و هیچ نمی‌دانستیم که چه بلایی قرار است سرمان بیاورند. دایم نیز اعتراض می‌کردیم که ما را به چه جرمی دستگیر کرده‌اید ولی هیچ پاسخی به ما نمی‌دادند و فقط می‌گفتند «ما که شما را دستگیر نکرده ایم». بایستی قاضی بیاید و تکلیفتان را روشن کند و قرار بود که صبح قاضی بیاید. بالاخره صبح شد و هر چه صبر کردیم از قاضی خبری نشد. شیفت نگهبانها باز عوض شد. مأموری آمد با قد بلند و صدای کلفت، معلوم بود که برای همین کار تربیت شده است و از نیروهای قدیمی است. ابتدا خواست با داد و بیداد و صدای بلند همه را بترساند و ساکت کند. ما هم صدایمان را بالا بردیم و گفتیم تا کی می‌خواهید ما را در بلا تکلیفی نگه دارید؟ او پس از اعتراض همگی مجبور شد صدایش را پایین بیاورد. در سلول‌ها را باز کرد تا به دستشویی برویم. صبح مجبور بودیم به نوبت به دستشویی برویم. چون فقط یک دستشویی قابل استفاده بیشتر نبود و دستشویی دیگر هم که بسیار کثیف و پر از مدفوع بود. گفتم لااقل آن دستشویی را تمیز کنید تا اینقدر اینجا بوی گند ندهد و بتوان از آن یکی هم استفاده کرد. گفت متهمین بایستی تمیز کنند. گفتم منظورت ما

زده است و حالا همه شان به زندان افتاده اند. ده روزی می شد که آنجا بود.

بالاخره شب دوم نیز گذشت و صبح شد. شب دوم را راحت تر خوابیدیم. صبحانه برایمان مریبا با نان آوردند و همان دختر برایمان چای آورد. نفهمیدیم که مریباها را هم خانواده ها گرفته اند یا خود بازداشتگاه داده است. گفتند که لیوان هایش را خانواده ها گرفته اند. یکی از خانواده ها روز قبل نیز به تعداد نفرات برایمان بیسکویت گرفته و فرستاده بود، لیوان و دستمال و نوار بهداشتی نیز فرستادند. شب با هم قرار گذاشتیم که صبح دوشنبه تا ساعت ۹ صبح صبر می کنیم و اگر وضعیت مان روشن نشد، اعتراض می کنیم. ساعت ۹ شد و هیچ خبری نشد و اعتراض کردیم، ولی هیچ پاسخی به ما ندادند و گفتند تا ظهر وضعیت تان مشخص می شود و قاضی قرار است بیاید. تا ظهر نیز صبر کردیم و سپس گفتند لباس های تان را بپوشید. روسری هایمان را سر کردیم و دو تا دو تا به دستمان دستبند زدند و به بالا بردند. به حیاط که رسیدیم بیشتر خانم ها سوار شده بودند. سر و صدای اعتراض از بیرون به گوش می رسید. بسیاری از خانواده ها بیرون جمع شده بودند. و چند نفری مانده بودیم که سوارمان کنند که یک مأمور از بالا گفت صبر کنید. قاضی گفته است که او به اینجا می آید. ما متعجب که این چه وضعیتی است چرا هر لحظه تصمیم تان را عوض می کنید ما می خواهیم خانواده هایمان را ببینیم. ما را از ماشین بیرون آوردند و به پایین بردند. ظاهراً خانواده ها بیرون شلوغ کرده بودند و تصمیم داشتند که به دنبال ما راه بیفتند. قرار بود که ما را به دادگاه انقلاب ببرند. ابتدا گفته بودند که می خواهند به اوین ببرند و یک ون بیرون رفته بود و چند تن از خانواده ها نیز دنبالش رفته بودند و دیدند که در چند کوچه پایین تر دور زده و برگشته است. یعنی می خواستند که خانواده ها را دنبال نخود سیاه بفرستند و بدون سر و صدا ما را به دادگاه انقلاب و یا جای دیگری ببرند. وقتی فهمیدند که خانواده ها شدیداً مراقب اوضاع هستند و نمی شود دیگر آنها را فریب داد، پشیمان شدند. بخصوص که آن روز مصادف با ۱۶ آذر بود و ممکن بود همین مسأله کلی سر و صدا به راه بیاننازد و به دنبال خود تظاهراتی داشته باشد. سپس ما را به پایین بردند و دستبندها را باز کردند و به سلول های فرستادند. در همین هنگام دیدیم که در سلول های سمت چپ نیز تعداد زیادی زندانی زن جدید آورده اند.

عصر دیگر تحمل برخی از زندانیان تمام شده بود و صدای تنی چند از زندانیان بلند شد و به دنبال آن، چند تن از مأمورین هجوم آوردند و یکی از مأمورین زن با باتوم به ما حمله ور شد که جلوی ما را گرفتیم و اوضاع آرام شد. اسم این مأمور را پرسیدیم و بعد او دایم تلاش می کرد که جلوی ما چرب زبانی کند و خودش را از کاری که کرده مبرا کند تا از او شکایت نکنیم. گاهی دلمان به حال آنها می سوخت. آنها نیز زندانیانی مادام العمر بودند که شاید از اسارت خود بی خبر بودند ولی به چشم خود تنفر زندانیان را از خود می دیدند و مسلم است که همین تنفر، هیچ وقت خواب راحتی برایشان نخواهد گذاشت. چند دختر جوان نیز که جزو زندانیان عادی بودند نیز در آن بند حضور داشتند و در سلول های جلویی بودند. دو نفر به خاطر مشکوک بودن ظاهرشان، دو نفر به خاطر رشوه، چند نفر به خاطر رابطه نامشروع و... برخی از آنها ابتدا با ما نمی توانستند رابطه برقرار کنند و برایشان عجیب بود که چطور روحیه ما اینقدر خوب است و با هم می گوئیم و می خندیم و شعر می خوانیم. آنها خودشان را عقب می کشیدند و وقتی از آنها سؤال می کردیم که به چه دلیل شما را آورده اند بیشتر سعی می کردند که به ما پاسخی ندهند و از ما دوری می کردند. حتی یکی از آنها شب اول به خواندن ما اعتراض کرد. ولی وقتی داستان ما را شنیدند از همدلی ما لذت می بردند و از ما خواستند که برایشان بخوانیم تا روحیه شان خوب شود. یکی از آنها که با دوست پسرش دستگیر شده بود، خیلی ناراحت بود و دایم گریه می کرد. ما سعی کردیم با او نیز صحبت کنیم و به او روحیه بدهیم. یکی دیگر می گفت که از مستأجرش مواد گرفته اند و او را هم بی دلیل به زندان انداخته اند و گفته اند تو هم با آنها همدستی و الان پسر کوچکم در خانه تنهاست و معلوم نیست چه بلایی به سرش خواهد آمد و گاهی داد می زد و گاهی آرام می شد.

ظهر شد و ناهار برایمان قرمه سبزی آوردند. زیاد خوب نبود و خیلی ها نتوانستند بخورند. یکی گفت که از بیرون آورده اند و رویش نوشته بود هدیه به مادران داغدار. ولی مطمئن نبودیم که این غذا کار خانواده ها باشد. شب هم اولین غذای زندان را که ماکارونی ماسیده بود، نصفه نیمه خوردیم. دختری که جزو زندانیان عادی بود از ما پذیرایی می کرد. دختر خوبی بود و می گفت همسرش را هنگام هم خوابی با زنی دیده و کتکشان

هر کدام چند نفری برای استقبالش آمده بودند. خانواده ها دسته جمعی غذا خریده بودند و میان ما تقسیم کردند. حدود ساعت ۳ اولین سری بیرون آمدند و تا ساعت حدود ۳۰/۴ منتظر بقیه شدیم.

نتیجه اینکه، ما هیچ کدام همدیگر را نمی‌شناختیم ولی این اتفاق، باعث شد که دوستان جدیدی پیدا کنیم و از مشکلات و دردهای هم باخبر شویم و هر کجا که همدیگر را ببینیم، از دیدن هم شاد و در غم های یکدیگر شریک شویم و با هم درد مشترک را درمان کنیم.

منصوره بهکیش - ۲۰ آذر ۱۳۸۸

تک شماره: ۲ اورو

برای مکاتبه با ما میتوانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید
Goun-e-Goun@hotmail.fr

خواننده گرامی،

برای آشنایی با تازه‌های کتاب به نشانی الکترونیکی زیر مراجعه نمایید:

ketab@ketabfarsi.com

خواننده گرامی، ماهنامه‌ای که در دست دارید، تریبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در زمینه‌های ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... که اساس حرکت خود را بر محور روشنگری برای مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری بنا نهاده است.

این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمی‌کند. از همه علاقه‌مندان دعوت میکنیم از تریبون حاضر برای انعکاس نظرات خود استفاده نمایند.

گونه‌گون حق آزادی بیان، قلم و اندیشه را محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود محدودیت نظری قائل نیست. همراهی فکری و کمک‌های مالی دیگر دوستان علاقمند برای پخش گسترده‌تر آن را با آغوش باز می‌پذیریم.

برای تهیه گونه‌گون به آدرس‌های زیر در پاریس مراجعه شود:

انتشارات خاوران 14, Cours de Vincennes, 75012 Paris

کیوسک‌های روزنامه فروشی:

- 84 rue de Cambonne, 75015 Paris

- 57 rue Passy, 75016 Paris

- 49 Av. Wagram, 75017, Paris

- 44, av. général Leclerc, 75014 Paris

درب کمی باز بود و پرسیدم که شما را از کجا آورده‌اند و گفتند جلوی دانشگاه تهران دستگیر شده‌اند. تنی چند می‌خواستند که به خانواده‌هایشان خبر بدهیم. فکر کنم حدود ۱۵ نفر بودند. ما را به سمت سلول‌های خودمان بردند. ولی دیگر نمی‌توانستند ما را به داخل سلول‌ها بیاندازند. همینطور بیرون سلول‌ها و در راهرو، روبروی هم روی زمین نشستیم و باز هم شروع به خواندن کردیم و منتظر قاضی شدیم. دیگر انتظار و بی‌خبری برای برخی غیرقابل تحمل شده بود. برخی سردردهای عصبی گرفته بودند. برخی فشارشان بالا رفته بود و... چند ساعت گذشت، شاید حدود ساعت ۱ بعدازظهر بود که چند تا چند تا صدایمان زدند و به بالا بردند. ابتدا یک مأمور مرد لباس شخصی پرونده را باز می‌کرد و اسم و فامیل را می‌پرسید و از برخی نیز می‌خواست که توضیحاتی را جمع به نحوه دستگیری خود بدهد و اگر کسی از او سؤال می‌کرد، می‌گفت از قاضی پرسید. قاضی پشت میزی انتهای اتاق نشسته بود. و ما را یک به یک به نزد او می‌فرستادند و او هم از بیشتر زندانیان اصلاً چیزی نمی‌پرسید و فقط می‌نوشت که بی‌گناه هستند و آزاد می‌شوند و از زندانی می‌خواست که حکم قاضی را امضاء کنند. از من شرح ماجرا و نحوه دستگیری را پرسید و من هم توضیح دادم و سپس دلیل دستگیری خود را از او جویا شدم. گفت خودت بهتر می‌دانی ولی دیگر چیزی نپرس. چیزهایی که گفته بودم را نوشت و از من خواست که زیر حکم قاضی را امضا کنم. من هم این را اضافه کردم که من از نحوه دستگیری خود شکایت دارم و طبق قانون عمل خواهم کرد و امضا کردم. هیچ تعهد و تضمینی نیز از کسی نخواستند. سپس ما را به پایین آوردند و بعد از مدت کوتاهی نیز وسایلمان را تحویل دادند و آزادمان کردند. مشخص بود که می‌خواهند خیلی سریع موضوع را جمع و جور کنند. شاید یکی از دلایلش مصادف بودن این روز با ۱۶ آذر بود و همچنین اعتراض‌هایی که خانواده‌ها در جلوی درب بازداشتگاه کرده بودند. اصلاً نمی‌خواستند که هیچ سر و صدایی بشود. ما همگی با هم تصمیم گرفتیم تا زمانی که همه از در بیرون نیامده‌اند، از جلوی زندان نرویم و همینطور هم شد.

بالاخره انتظار به سر رسید و همگی بیرون آمدیم. وقتی سری اول را بیرون فرستادند، خانواده‌ها را دیدیم که با چشمانی اشکبار از شوق و درد، بیرون در انتظارند. فقط دو نفر از خانواده‌ها کسی به دنبالش نیامده بود.